

نسخه‌برگردان خواص الأحجار و نقوشها

منسوب به: هرمس حکیم

[از روی نسخه خطی کتابخانه ایالتی برلین، مورخ حدود ۱۰۰۰ هـ.ق.]

به کوشش:

یوسف بیگن‌باباپور

مقدمه

قفطی در کتاب «تاریخ الحکماء»، ضمن اشاره به هرمس اول و دوم، تفصیلی در ترجمه حال «هرمس الثالث» دارد و از قراین برمی‌آید که همان هرمسی است که آثار او به عالم اسلام و جهان عرب انتقال یافته و در فهارس و کتب تاریخ علوم از آن یاد شده است.

قفطی، «هرمس الثالث» را مصری می‌داند و وی را با همین لقب از هرمس بابلی و هرمس اول - که به روایتی همان ادریس نبی است - تمییز می‌دهد. او می‌نویسد: «هرمس مصری است و همین هرمس است که او را «المثلث بالحکمه» نامیده‌اند، از آنکه سیمین هرامسه بود؛ و «هرمس ثانی»، هرمس بابلی است؛ و «هرمس اول»، حضرت ادریس - علی نبینا و علیه السلام - این هرمس نیز بعد از طوفان است. فیلسوفی بوده، در عهد قدیم. همواره سیاحت نمودی؛ و معرفتی تمام به هر بلد و صفات آن و طبایع اهل آن حاصل داشت. او را کتابی است جلیل الشان، در صناعت کیمیا، و کتابی در حیوانات ذوات السموم.

وی از علمای اقلیم «مصر» و اُمّت این اقلیم از اُمم نامدارند. سلطنتی عظیم، و عزّی قدیم، در روزگارهای گذشته داشته‌اند، چنانکه دلالت می‌کند بر آن، آثار ایشان، از عمارات و هیاکل و بیوت علم ایشان که اکثر آنها، الی یومنا هذا، در آن موجود است، چنان آثار که اهل روی زمین اجماع و اتفاق دارند بر آنکه مانند آنها در اقلیمی از اقالیم نیست؛ ... و قدمای اهل «مصر» را، اعنی آنان که قبل از طوفان بوده‌اند، عنایتی تمام به انواع علوم بوده و بحث و تفتیشی بلیغ از غوامض حکم می‌نموده‌اند؛ و زعم جماعتی از علما آن است که جمیع علوم که قبل از طوفان بوده‌اند، همگی از «هَرْمَس» اوّل که در «صعید اعلی» از «مصر» مسکن داشتی، ظاهر گشته؛ و وی همان شخص است که عبرانیون او را «خنوخ نبی» می‌نامند، «ابن یارد بن مهلائیل بن قیتان بن انوش بن شیث بن آدم» و او «ادریس نبی» است، علیه السّلام، ... و می‌گویند او اوّل کسی است که هیاکل و معابد بنیاد کرد و آن را مواضع تمجید الهی قرار داد، و اوّل کسی است که نظر کرد در علم طبّ، و تألیف نمود برای اهل زمان خود قصاید موزونه، و بیان کرد در آنها اشیای ارضیه و اشیای سماویه را، و اوّل کسی است که خبر داد از وقوع طوفان.

و چنان دید که آفتی سماوی زمین را خواهد رسید، از آب و آتش. پس اندیشه کرد که بدان سبب علوم از میان خواهد رفت و صنایع، جمله، مدروس و مطموس خواهد ماند. لاجرم، بنا نهاد در «صعید اعلی»، از «مصر»، اهرام و برابی را؛ و تصویر نمود در آنها صُور جمیع صناعات را با آلات آنها، و رسم کرد در آنها صفات علوم را، از شدت خواهشی که به خُلود و دوام آنها داشت. خواست، تا آیندگان را نموداری باشد، تا با تأمل در آن صُور و رسوم، استنباط آنها توانند نمود، و به سبب طوفان بالکلیه از عالم نرود؛ والله عالم.

و بعد از طوفان در «مصر» انواع فلسفه از ریاضی و طبیعی و الهی پیدا شد، خصوصاً علم طلسمات، و نیرنجات، و مرایای محرقه، و کیمیا، و غیرذلک؛ و دارالعلم جهان، بلاد «مصر» بوده، و دارالملک «مصر»، در زمان قدیم، مدینه «مَنف»؛ و آن را به لغت قبطیه «مافه» می‌گفتند و آن بر دوازده میل از مدینه «فُلُسطاط» واقع است.

اما چون «اسکندر» مدینه «اسکندریه» را بنا نهاد، مردم، رغبت به عمارت آنجا نمودند که آب و هوایی خوش و طیب داشت. رفته رفته، دارالحکمه «مصر» آنجا شد، تا وقتی که مسلمانان بر آن مستولی شدند؛ و «عمرو بن العاص» بر ساحل «نیل» مدینه «فسطاط» است؛ و «هرمس» مذکور را کلامی است در صناعت کیمیا که سخن از آن کشانیده و به عمل زجاج و انواع مهره‌ها و خزفها.

مصریین می‌گویند: «اسقلیادس» که یونانیان این همه تعظیم امر او می‌کنند، تلمیذ «هرمس» مصری بوده. از بلاد «یونان» به «مصر» آمده، از وی استفاده علوم نمود. پس به بلاد «یونان» معاودت کرد. و با وی غرایب علوم که ایشان را حاصل نبود، دیدند. لاجرم عظیم شمردند او را. و حکایت نمودند از وی حکایت‌های دور از عقل، به قصد تهویل امر او و تعظیم قدر او...

و از تصانیف منسوبه به «هرمس» مصری: کتاب مفتاح النجوم الاول. کتاب مفتاح النجوم الثاني. کتاب تسییر الکواکب. کتاب قسمه تحویل سنی الموالید، علی درجه درجه. کتاب المکتوم فی اسرار النجوم، المسمی (بقضیب) الذهب.

و نزد من هست منقول از صُحُف «هرمس» «مثلت بالحکمه»، قدری از مقالات او، (که به یکی از تلامیذ خود) بر سبیل سؤال و جواب نوشته، لیکن نظام و ترتیبی ندارد، زیرا که اصل منقول عنه، کتاب کهنه از هم ریخته‌ای بود.^۱

نلینو، در کتاب «علم الفلک» خود، وجود هرمس حکیم را به کلی نفی می‌کند و در حاشیه صفحه‌ای از این کتاب می‌نویسد: «هرمس، حکیم داستانی مصری است که هرگز وجود نداشته است. درباره او در دوره اسلامی افسانه‌های فراوانی پیدا شده. بعضی گفته‌اند که او «أخنوخ» است که نامش در تورات آمده است؛ و بعضی او را «ادریس پیغمبر» دانسته‌اند؛ و بعضی قایل به سه هرمس اول و دوم و سوم شده و به هرمس سوم کتابهای گوناگونی در احکام نجوم و کیمیا و جادوگری و نظایر آن نسبت داده‌اند» و در ادامه می‌افزاید: «هرمس لفظی یونانی است، نماینده یکی از

۱. تاریخ حکمای قبطی (ترجمه فارسی از قرن یازدهم هجری)، به کوشش بهین داریبی، تهران، دانشگاه تهران، چ اول، ۱۳۷۱، صص ۴۷۳-۴۷۷.

خدایان یونان که مصریان از زمان اسکندر چنان می‌پنداشته‌اند که آن همان خدای مصر به نام تحوت (Thot) است که مصریان قدیم اختراع هر علم را به او نسبت می‌دادند.^۱

فؤاد سزگین، در کتاب ارزشمند خود، به تحلیل نسبتاً مفصّلی دربارهٔ هرمس و آثار او پرداخته و آن را از هرامسهٔ دیگر تفکیک و تمییز داده است. وی می‌نویسد: «هرمس (هرمیس، هریمس) را عرب‌ها با نام‌هایی چون ادریس و آخنوخ که احتمالاً پیش از توفان نوح در مصر می‌زیسته است، می‌شناسند. هم‌چنین، وی را با یک مصری دیگر و یک بابلی، که هر دو بعد از توفان نوح می‌زیسته‌اند، یکی دانسته‌اند. نفر دوم و گاهی نفر اول را هم که نام بردیم به عنوان «هرمس المثلث»، یعنی هرمس تریسمگستوس نامیده‌اند. ظاهراً در ۵۰ سال اخیر در مورد زمان پیدایش نوشته‌های یونانی منسوب به هرمس تقریباً توافق حاصل شده است، که بی‌تردید از لحاظ تاریخ علوم حایز اهمیت بیشتری است تا از حیث تعیین هویت قهرمانی صاحب نام. فستوژیر در این زمینه بیشترین خدمات را انجام داده و در بررسی‌های عمیق خود بهترین توصیف از آثار هرمس را ارائه کرده است. وی منابع یونانی یا هلنیستی منسوب به دموکریت، یعنی از قرن ۲ یا ۱ پیش از میلاد را به سه دورهٔ زمانی تقسیم می‌کند. بنابر نظر فستوژیر نقطهٔ عطف دورهٔ اول به دورهٔ دوم عصر زوسیموس است. زوسیموس در ۴۰۰ سال پس از میلاد زندگی می‌کرده است و خود به تنهایی دورهٔ دوم را آغاز می‌کند و به انجام می‌رساند. پیروان مکاتب گوناگون در دورهٔ اول آثاری را به هرمس، آگاثودایمون، ایزیس، کلئوپاترا، اسطانس، ماریه، توفیلوس و غیره منسوب کرده‌اند. از سال ۴۰۰ میلادی به بعد دورهٔ مفسرانی آغاز می‌شود که تا پایان قرن ۷ میلادی ادامه می‌یابد. در نتیجه - بر اساس این توصیف - باید دوران جعل آثار یونانی در حوزهٔ کیمیاگری پیش از قرن ۴ میلادی خاتمه یافته باشد.

مسألهٔ تعالیم هرمس در زبان عربی در ضمیمه‌ای به صورت خلاصه از سخنرانی ماسینیون بررسی شده است. ماسینیون مستقیماً به بحث دربارهٔ اصل و منشأ نوشته‌های

۱. تاریخ نجوم اسلامی، کرلو الفونسو نلینو، ترجمهٔ احمد آرام، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۹، ص ۱۸۱، ح ۱.

عربی هرمس نمی‌پردازد. وی نه بر پایه گزارش‌هایی که در برخی از جوامع اسلامی مطرح شده است. به این عقیده می‌رسد که طالع‌بینی هرمس در عصر امویان به نظریه تکوین عالم شیعی راه یافته و شیعیان متقدم در کوفه با آثار هرمس آشنا بوده‌اند. ماسینیون معتقد است که سنت هلنیستی با نظریه پیامبری هرمس یا همان ادریس در اسلام جای خود را باز کرده بود، با آن که هنوز در آن زمان علم قیاسی و ماوراءالطبیعه ارسطو را نپذیرفته بودند. هر چند، بعدها، پلینوس به درستی به این مسأله اشاره کرده است که نباید عقاید و آرای ماسینیون را کاملاً قطعی تلقی کنیم و بررسی اجمالی وی از کتاب شناسی هرمس، با کمبودهایی همراه بوده است. اما در هر حال ماسینیون با تأکید بر آشنایی زود هنگام مسلمانان با نوشته‌های هرمس گامی بزرگ برداشته است. نظر وی اخیراً از طرف گریناشی مورد تأیید قرار گرفته است.

اما هنوز مهم‌ترین مسأله نوشته‌های هرمس به زبان عربی لاینحل مانده است، که آیا آن‌ها در مواردی که به این نام خوانده می‌شوند، واقعاً آثاری است که به عربی ترجمه شده است، یا آن که همه آن‌ها یا بیشتر آن‌ها، مجعولاتند. «روسکا» بر اساس تصویری که از پیدایش علوم عربی در دوره‌های متأخر دارد، معتقد بود که بسیاری از این آثار بر نمونه‌های یونانی و قبطی متکی نبوده، بلکه از حدود قرن ۱۰ و ۱۱ میلادی به بعد نگاشته شده است و در واقع پس از آن که کیمیاگری باب روز شده و در آثار و منابع اصیل عربی انعکاس یافت. از اعتبار این نظریه «روسکا» که در تمامی آثار او به شیوه مشابهی بیان شده است، از آن زمان تا کنون کاسته شده است.

یکی از مهم‌ترین تلاش‌هایی که برای یافتن منتخباتی از آثار هرمس در منابع یونانی به عمل آمده، حاصل زحمات گراندنر سه دانشمند به نام‌های استیپلتن، لوئیس و شروود تیلور است. آن‌ها در تحقیقی که در ۱۹۴۹م. مشترکاً منتشر کردند، از ۳۰ جزء از نوشته‌های هرمس که در کتاب *الماء الورقی اثر ابن اُمیل* (اوایل ق ۴ هـ/۱۰م.) نقل شده بود، به این نتیجه رسیدند که یکی از متون موجود یونانی مستقیماً به هرمس منسوب است و دیگر آثار را تا حدودی به صورت غیرمستقیم می‌توان از آثار هرمس دانست. استیپلتن با طرح برخی از آثار مشهور کیمیاگری عرب که به

دانشمندان باستانی نسبت داده می‌شد، به حل این مسأله در پژوهش دوم خود به مراتب نزدیک‌تر شد. در آخرین تحقیق خود، استیپلن به مخالفت با نظرهای رایج درباره نگارش آثار کیمیاگری عرب پرداخت و تلاش کرد تا نشان دهد که نوشته‌هایی که او با آن‌ها آشناست و به دانشمندان یونان باستان نسبت داده می‌شود، واقعاً ترجمه‌اند. شاید وی آن هنگام که بخشی از این نوشته‌ها را حقیقی خوانده و به دوران قبل از میلاد مسیح مرتبط دانست، در ملاحظاتی اندکی راه اغراق پیمود. پلسنر نیز در سال ۱۹۴۵ میلادی به مسأله اصل و منشأ نوشته‌های هرمس پرداخت. در زمینه تحقیقات موجود انجام شده، پلسنر به ویژه به مخالفت با عقاید پیش‌گفته ماسینیون می‌پردازد و این پرسش را مطرح می‌کند که آیا صرفاً تداوم منابع سنتی سبب شده است که آثاری به نام هرمس وجود داشته باشد، یا آن که درونمایه این آثار تا چه حد می‌تواند نشان‌گر آن باشد که این آثار جانشین آثار کلاسیک پیشینان بوده است؟

علاوه بر این، پلسنر بر اهمیت نتایجی تأکید می‌کند که اسکات به آن‌ها رسیده و توانست موارد مشابه و متفاوتی با بخش‌های *معدله النفس* منسوب به هرمس (در زبان لاتین: *De castigatione animae*) در متن یونانی مجموعه آثار هرمس بیابد. پلسنر هم‌چنین به اهمیت پنج نوشته قبطی هرمس که در کتابخانه جنوب‌سکون مصر در ۱۹۴۶م. کشف شده است، اشاره می‌کند. در بین آن‌ها نسخه‌ای نیز موجود است که از قرار معلوم به لاتین ترجمه شده است (بسیار احتمال دارد که این ترجمه از عربی انجام شده باشد). شاید تمامی یا حداقل بخشی از این اثر با ترجمه‌های موجود عربی یکسان باشد.

افزون بر این در مقاله پلسنر، نمونه جالبی از قدمت بسیار زیاد آثار عربی هرمس را مشاهده می‌کنیم. از یک سو پلسنر توانسته است روایات عربی را درباره تعیین شخصیت و هویت‌های مختلف هرمس تا عصر پیش از اسلام دنبال کند و نشان دهد که آثار هرمس در مآخذ مختلف قدیم قابل تشخیص و اثبات است و در این مورد به هر حال یک روایت هرمسی یونانی حکم‌فرماست و از دیگر سو، وی ثابت نمود که

فهرست تأثیر بروج ماه در منابع عربی قرن ۴ هجری از یک دست‌نویس عربی متعلق به هرمس اخذ شده است و یا می‌تواند از یک دست‌نویس دیگر ناشی شده و یا حداقل از اثر هرمس و با نسخه هرمس تکمیل شده باشد.

در این زمینه باید به قراین دیگری نیز توجه کنیم. در تحقیقاتی که تا کنون انجام شده است، اهمیت اکتشاف نلینو در باب این مسأله بین سالهای ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱ م. تا حدی مورد اهمال و بی‌توجهی قرار گرفت. وی در بین دست‌نویس‌هایی که در ۱۹۰۹ م. از کتابخانه آمبروزیانا به دست آمده بود، کتاب *عرض مفتاح اسرار النجوم* منسوب به هرمس همراه با کتاب *طول مفتاح اسرار النجوم* را می‌یابد که بر اساس مطالبی که در دست‌نویس‌ها درج شده است، هر دو کتاب در ۱۲۵ هـ/۷۴۳ م. به عربی ترجمه شده‌اند. نلینو این نسخه را - صرف نظر از رسالاتی در باب کیمیا - نخستین ترجمه کتابی یونانی به زبان عربی می‌خواند. عنوان عربی این اثر نیز نزد ابن ندیم (ص ۲۶۷) و در *الحکماء* اثر ابن قفطی (ص ۳۴۹) ذکر شده است. اشتاین شنایدر (ترجمه‌های عربی، ص ۱۸۹) نیز با نقل قول‌هایی از آن در آثار منجمان و طالع‌بینان عرب آشنا بوده است. به نظر وی احتمال داشت که این نقل قول‌ها مستقیماً از ترجمه عربی اخذ نشده باشد.

مسأله مهم دیگر نتیجه‌ای است که نلینو در تاریخ‌گذاری منابع عربی هرمس به آن دست یافته است، به این معنا که محمد بن ابراهیم فزاری، منجم مشهور خلیفه منصور در زیج خود به هرمس نیز استناد می‌کند. افزون بر این، نلینو از مضمون این نقل قول فزاری به این نتیجه می‌رسد که ایرانی‌ها پیش از عصر اسلام کتاب‌هایی را به هرمس منسوب می‌کردند تا عقاید زردشت را از زبان او بازگو نمایند. ماشاء الله، یکی دیگر از معاصران فزاری، ۲۴ اثر از آثار هرمس را در طالع‌بینی می‌شناخته است.

متأسفانه به نظر می‌رسد که نوشته غنی و پر محتوای بلوشه نیز در این زمینه با عنوان «تحقیقی درباره عرفان اسلامی» مورد توجه قرار نگرفته است. وی در بررسی‌هایش درباره آثار هرمسی عرب به این نتیجه رسید که آرای موجود در کتاب‌های کیمیاگری و احکام نجوم عرب‌ها مستقیماً از هلنیسم نشأت می‌گیرد و بخش‌هایی از

بخش دوم: متون / ۳۴۳

آن در فهرست دست‌نویس‌های یونانی احکام نجوم موجود است. بلوشه در تحقیقاتش دلایلی را مطرح می‌کند که بر آن اساس کتاب *الأستطاس (یا أستوطاس)* منسوب به هرمس، ترجمه عربی از یک اثر یونانی بوده است. بلوشه توانسته است از یک سوء آرای مشابهی را در این کتاب با بندهشن در پارسی میانه (ق ۶م) و از دیگر سو، آثار یونانی احکام نجوم اثبات کند.

یکی از کتاب‌های هرمس که بلوشه به بررسی آن پرداخته است، اشاره‌ای جالب به سرمنشأ آثار عربی هرمس در دوره پیش از اسلام دارد؛ زیرا نویسنده پیش‌گفتار این اثر درباره تحریر عربی آن ذکر می‌کند که *وَهَبَ بِنُ مَنبَه* (د. ۱۱۰هـ/۷۲۸م). یا ۱۱۴هـ/۷۳۲م). در رساله خود راجع به تأثیر اجرام آسمانی بر زمین، کتاب *طالع‌بینی* هرمس را نام برده است. وی می‌افزاید که این اثر را فیلسوفی به نام «نفتویه» به یونانی ترجمه و بعدها ارسطو آن را تصحیح کرده است.

نقل قول‌های رسالات هرمس در نوشته‌های عربی زوسیموس با بخش‌هایی از اصل یونانی آن منطبق است. در مورد یکی از نقل قول‌های هرمس در کتاب *الحیب* که نام نویسنده‌اش مشخص نیست، برتلو پی برده است که آثار جعلی منسوب به استفانوس نیز در آثار هرمس نقل شده است. اما به نظر می‌رسد که این نویسنده نیز همچون روسکا به اشتباه نقل قول‌هایی را که نمی‌توان در منابع یونانی یافت بخش‌هایی جعلی می‌داند؛ زیرا فقط بخش اندکی از آثار یونانی هرمس - آن هم در اجزای پراکنده - بر جای مانده است.

دست کم در یکی از آثار هرمس نام مترجم آن به زبان عربی یعنی حنین ابن اسحاق (د: ۲۶۰هـ/۸۷۳م) ذکر شده است. وی به عنوان مترجم کتاب *علل الروحانیات* شناخته شده است. در قرن ۳هـ/۹م. عرب‌ها با بسیاری از آثار هرمس آشنا بودند. بسیاری از این آثار را ابومعشر (د: ۲۷۲هـ/۸۸۶م. در سن بیش از صد سالگی) به عنوان منابع آثار خود ذکر می‌کند.

از نقل قول‌های انجام شده از آثار هرمس در نوشته‌های کیمیاگران عرب می‌توان حدس زد که برخی از قدیم‌ترین کیمیاگران عرب با آثار منسوب به وی آشنا

بوده‌اند. جالب است بدانیم که آتاناسیوس کرشر در ۱۶۵۳م. در اثرش به نام «Oedipus Aegytiacus» (رم، ۵۳-۱۶۵۲م.) از رساله‌ای عربی از خالد بن یزید استفاده کرده بود، که در این رساله احتمالاً به هرمس اشاره شده است. اگر چنانچه منشأ یونانی - هلنیستی نقل قول‌های ذکر شده از آثار هرمس را در کتب خالد و پرداختن وی به کیمیاگری را به رسمیت بشناسیم، پیش شرط آن پذیرفتن این ادعای تاریخی است که بر اساس آن کتاب‌های کیمیاگری و دیگر کتب از جمله یک یا چند کتاب هرمس را برای خالد ترجمه کرده‌اند. کهن‌ترین و مشهورترین نوشته عربی موجود در کیمیا که مؤلف آن ادعا می‌کند اطلاعاتش را از هرمس کسب کرده، کتاب *قراطیس الحکیم* معجول است.

علاوه بر این، خالد بن یزید، هرمس را از جمله کیمیاگرانی ذکر می‌کند که آن‌ها را می‌شناخته است. جابر نیز در برخی از بخش‌های مجموعه آثار خود به هرمس اشاره می‌کند، از جمله در کتاب *المجردات*، کتاب *السبعین*، کتاب *السهل*، کتاب *الباب الاعظم*، کتاب *التدویر* و کتاب *أسطقس الأس*. اما با این همه به نظر می‌رسد که تأثیر رسالات کیمیایی منسوب به هرمس بر جابر و حتی رازی بسیار اندک و غیرمستقیم بوده است. بخش‌های پراکنده و متعددی از نوشته‌های هرمس را می‌توان در آثار ابن امیل (ابتدای ق ۱۰/۵۴ م.) کیمیاگر عربی که در هر حال ارتباط خود را با فن کیمیای پیش از اسلام حفظ کرده بود، باز یافت.

بسیاری از نوشته‌های کیمیاگری عرب که هرمس را به عنوان نویسنده آن‌ها ذکر می‌کنند، به نظر می‌رسد که مربوط به عصر پیش از زوسیموس باشد. این عصر، بنابر حدس فستوژیر، زمان نگارش نوشته‌های یونانی هرمس در باب کیمیاگری است. اما زمان پیدایش برخی از نوشته‌های مربوط به طالع‌بینی و جادوگری در زبان عربی نیز بر اساس محتوای آن‌ها، بعد از این زمان، یعنی پس از زوسیموس بوده است؛ مثلاً کتاب *سراجواهر المصیئه فی علم الطلسمات* و کتاب *فی تصریفه صناعه الطلسمات علی سائر الصناعات*، که جابر از آن‌ها، به خصوص کتاب دوم، به عنوان منبع استفاده می‌کرده است. در زمره این رسالات متأخر به نظر می‌رسد، آن گروه از

نوشته‌هایی نیز که از طرف علمای مشهور باستان تصحیح و تحریر شده است، منظور شده باشد. از این جمله است به طور مثال رسالهٔ هرمس فی الاکسیرلسقراط و یا کتاب الاستوطاس اثر هرمس که احتمالاً ارسطو آنها را تصحیح کرده است. همچنین شایان ذکر است که محررین عرب را رسم بر این بود که برای مثال برخی اطلاعات جغرافیایی موجود در آثار منسوب به هرمس را با وضعیت عصر خود انطباق دهند. با این وجود نباید این امر باعث گمراهی فکر گشته و چنین آثاری را آثار جعلی عربها بنامیم^۱.

نگاهی به آثار هرمس:

مرحوم دهخدا، هرمس سوم را شاگرد اسقلیوس (اسقلیوس) و به عبارتی فیثاغورس می‌داند که صاحب طب و کیمیا بوده است^۲. دکتر ذبیح‌الله صفا، همچون نلینو، آن را یک شخصیت ساختگی و افسانه‌ای می‌داند و می‌نویسد: «هرمس، یکی از علمای افسانه‌ای است، و افسانهٔ او از قرن سوم بعد از میلاد در اسکندریه پیدا شد و در قرن چهارم کمال یافت، تا آنجا که بسیاری کتب به نام او مشهور گردید؛ چنان که «ایامیلیخس» عدد آن را دو هزار ذکر کرده؛ و در کتب فلاسفه و حکما، سه هرمس آمده: هرمس الاول که پیش از طوفان نوح می‌زیست، و هرمس الثانی که بعد از طوفان در آغاز بنای بابل زندگی می‌کرد، و هرمس الثالث که بعد از طوفان در مصر به سر می‌برد؛ و استاد اسقلیوس افسانه‌ای بود»^۳.

ابن ندیم کتابهای نجومی او را چنین بر می‌شمارد: «و این کتابها در نجوم از اوست: کتاب عرض مفتاح النجوم الاول، کتاب طول مفتاح النجوم الثانی، کتاب تسیر الکواکب، کتاب قسمة تحویل سنی الموالید علی درجهٔ درجهٔ، کتاب المکتوم فی

۱. تاریخ نگارش های عربی، فواد سزگین، به اهتمام خانهٔ کتاب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول، ۱۳۸۰، ج ۴، صص ۵۱-۵۸.

۲. رک: لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا، ذیل «هرمس».

۳. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ج ۱، دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران، دانشگاه تهران، ج ۵، ۱۳۷۴، ص ۷۸.

اسرار النجوم و یسمى قضیب الذهب^۱! و همو در جای دیگر به «کتابهای هرمس در نیرنگات و خاصیت آنها و طلسمات» اشاره می‌کند و کتاب فی النشر و التعاویذ و العزایم را به او نسبت می‌دهد^۲. حاجی خلیفه نیز در کتاب خود به آثار هرمس اشاره کرده و مهمترین کتاب او را در علم حروف و احکام نجوم که پایه تألیف کتاب های بعدی در این فن شد، کتاب کنز الاسرار و ذخائر الابرار می‌داند. وی می‌نویسد: «کنز الاسرار و ذخائر الابرار، تألیف هرمس الهرامسه، کتاب گرانقدری در اصول این فن است، و شیخ ابو عبدالله یعیش بن ابراهیم الأموی، کتاب الاستنطاقات خود را از آن گرفته، و تنکلو شاه بابلی آن را به صورت غریبی شرح کرده، و ثابت بن قُرّه الحرّانی و حنین بن اسحاق العبادی نیز چنین کرده‌اند، و آن کتاب گرانمایه‌ای است و در علم اوفاق و حروف اصالت دارد»^۳.

ترجمه‌های عربی آثار هرمس الثالث را، فؤاد سزگین در جلد چهارم کتاب تاریخ نگارش‌های عربی، با نسخه‌شناسی تفصیلی هر یک آورده که ذیلاً به اجمال، به فهرست آثار هرمس اشاره می‌کنیم:

الف) نوشته‌های راجع به کیمیاگری و موضوعات مشابه:

- ۱- رساله هَرَمِس فی الإکسیر.
- ۲- تفسیر صحیفته و کشف رمز الحَجَر الأعظم و تدبیره.
- ۳- تدبیر هَرَمِس الهرامسة.
- ۴- رساله فی الصنعة الروحانية و الحکمة الربانية و هی معروفة بالفلكية الكبرى.
- ۵- رساله السرّ (رساله بودشیر ذی قُستانس بن آرامیس المعروفة برسالة السرّ إلى متوثائیه بنت أشنوس أم هون الكاهن).
- ۶- أرجوزة فی علم الصنعة.

۱. الفهرست، ابن ندیم، ترجمة محمدرضا تجدد، تهران، اساطیر، ج ۱، ۱۳۸۱، ص ۴۸۱.

۲. رك: الفهرست، ص ۵۵۴.

۳. كشف الظنون، ص ۴۶۱؛ به نقل از تاریخ نجوم اسلامی، ص ۲۶۰.

- ۷- سرّ الكيمياء.
- ۸- رسالة في الألوان.
- ۹- الرسالة المعروفة بذات المَبَّين.
- ۱۰- كتاب غوثدایمون (آگاثودایمون).
- ۱۱- خواصّ الأحجار و نقوشها (رسالة حاضر)
- ۱۲- مصحف في الأحجار.
- ۱۳- كتاب المَلاطیس یا إستَماطیس یا الأستوطاس.
- ۱۴- لوح زمردین: قوانین کیمیاگری که بر لوحی زمردین نوشته شده بود و هرمس آن را در غاری تاریک که لوح در آن جامد مدفون شده بود در دست داشت. این لوح را احتمالاً آپولونیوس تیانایی کشف کرده و از همین لوح به معرفت اسرار خلقت دست یافته بود.
- ۱۵- قَبَس القابِس فی تدبیر هَرَمِس الهَرَامِس: نام گردآورنده آن مشخص نیست.
- ۱۶- رسالة: به پسر فرضی او به نام «سورا».
- ۱۷- رسالة الحَجَر و تدبیره من قول لقمان الحكيم.
- ۱۸- رساله‌ای در باب کیمیا.
- ۱۹- كتاب في معرفة الخرز و الوانها و منافعها.
- ۲۰- كتاب الجواهر.
- ۲۱- رسالة ذات المنابر.
- ۲۲- رساله‌ای بی عنوان در اصول کیمیاگری.

ب) رسالات مربوط به نجوم، طالع بینی و سحر و جادو:

- ۱- كتاب عرض مفتاح أسرار النجوم: ابن ندیم آن را کتاب عرض مفتاح النجوم الأول نامیده است؛ برخی از مفسران عرب معتقدند که در تدوین این کتاب از کتاب اربعه بطلمیوس استفاده شده است.
- ۲- كتاب طول مفتاح أسرار النجوم.

- ۳- احکام طلوع الشعری الیمانیة من الحوادث الّتی تحدّث فی العالم: درباره احکام طالع بینی که مبتنی بر طلوع صور فلکی شعرای یمانی است. بر اساس محتوای کتاب باید این نوشته را هرمس به رشته تحریر درآورده و فیلسوفی به نام «نفتویه» آن را به یونانی ترجمه و بعد ارسطو این کتاب را تصحیح کرده باشد.
- ۴- مسائل فی احکام علم النجوم.
- ۵- کتاب فی منازل القمر.
- ۶- الاقترانات و الاتّصالات و الممازجات.
- ۷- کتاب علل الروحانیات لهرمس.
- ۸- الاحکام الکلّیة فی الدلائل العلویة.
- ۹- کتاب السمداع (سداع) و معناه العلامات و الدلائل ممّا تُقَال من الکتب السّرانیة إلى الألفاظ العربیة فی الآثار العلویة عن هرّمس الحکیم.
- ۱۰- أسرار کلام هرّمس المثلث بالحکمة و هو هرّمس الثانی المدعوین الکلدانی ذووانای و تفسیر ذووانای مُخلّص البشر.
- ۱۱- کتاب فی البروج و حوادث کلّ ساعات.
- ۱۲- رسالته فی علم النجوم.
- ۱۳- التحفة السنیة فی علم النجوم و الطوالع و البروج و الطبائع.
- ۱۴- کتاب فی علم الحروف و الأوفاق.
- ۱۵- کتاب الحرف فی معرفة المریض مرتب علی حروف الأبجد.
- ۱۶- کتاب فی مقارنات الکواکب فی البروج.
- ۱۷- فوائد من کتاب هرّمس لفلکک تسعین درجه.
- ۱۸- ملتقطات من کتاب هرّمس لثلاثین درجه.
- ۱۹- کتاب الأساس و هو الذی یسمی فی کتب النجوم الخمسة و الثمانون باباً.
- ۲۰- کتاب هرّمس: درباره پزشکی است.
- ۲۱- کتاب الخصائص الملکیة فی القواعد الفلکیة.

ج) نوشته های پیرامون اخلاق، الاهیات و تصوف:

- ۱- کتاب معاذلة النَّفس یا معاتبَةُ النَّفس یا رسالة المعانی یا رسالة الحکمة یا زجر النَّفس: نوشته ای درباره روح انسان است.
- ۲- رسالة فی الموعظة اللطيفة و النصائح الشريفة.
- ۳- مقاله فی التوحید.
- ۴- کتاب المآرب فی جمیع الخبایا و المنائح و المطالب.
- ۵- کتاب الإستجلاب.^۱

اما رساله حاضر: خواص الأحجار و نقوشها

رساله مختصری که پیش روی خوانندگان عزیز است، در ۲۱ فصل (یاقوت، دُر، پادزهر، زبرجد، الماس، دهنه، مقناطیس، طلا، بیجاده، نقره، مرجان، عقیق، مهی (بلور)، کزک/کرک، یشم، لاجورد، جنزع، مس، سنباده، حجرالسندروس) به بررسی احجار نفیس و باارزش، و کم ارزش، و برخی فلزات، و غیره با تأکید بر خاصیت هریک در درمان برخی بیماریها، آمیخته به برخی تصاویر نمادین و اقوال پیشینیان پرداخته است. همچنین در این رساله از سحر و جادو و طلسمات نیز سخن به میان آمده است.^۲

سال پیش ترجمه فارسی این کتاب در متون ایرانی (دفتر اول) بر اساس نسخه خطی شماره ۱۳۴۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به کوشش فاطمه مهری منتشر شد.^۳ مصحح در مقدمه این رساله درباره ترجمه فارسی آن و اطلاعاتی درباره کل اثر به دست داده است و اینجا بازگویی آنها تکرار مکررات خواهد شد. نکته ای که درباره نسخه موجود از متن عربی این اثر باید گفته شود این است که نسخه حاضر متعلق به کتابخانه ایالتی سابق برلین (مجموعه آلوارت، ش ۶۲۱۶)

۱. رک: تاریخ نگارش های عربی، ج ۴، صص ۵۸-۶۸.

۲. همان، ج ۴، ص ۶۰.

۳. متون ایرانی، دفتر اول، به کوشش جواد بشری، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰ش؛ صص ۱۶۹-۲۳۹.

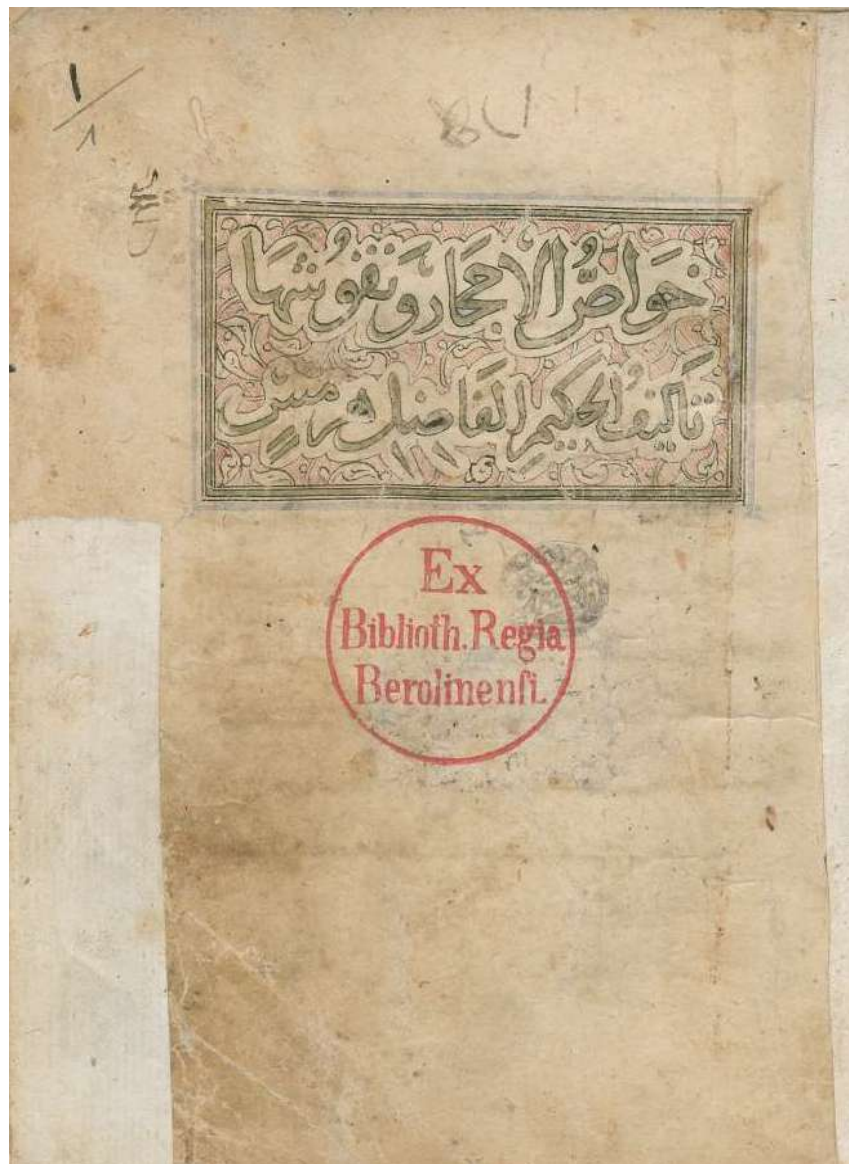
می‌باشد و تاریخ کتابت آن را حدود ۱۰۰۰ هجری قمری دانسته‌اند.^۱ سزگین این نسخه را معرفی نموده است. اگرچه نسخه حاضر، چند صفحه از اواسط افتادگی دارد، اما به عنوان نسخه نادری از متن عربی اثر حاضر حائز اهمیت است. بالاخص از دیدگاه تصویرشناسی تاریخ علوم دوره اسلامی بسیار مهم به نظر می‌رسند. سزگین نسخه دیگری از متن عربی آن را در کتابخانه رضا رامپور به شماره ۴۱۵۴؛ و نسخه دیگری در کتابخانه ملی پاریس به شماره ۲۷۷۵ شناسایی و معرفی کرده است.^۲

انتشار نسخه خطی حاضر را مدیون دوست فاضل و گرانقدرم، جناب آقای احمد خامه‌یار هستم که با سعه صدر تصویر نسخه حاضر را در اختیار بنده قرار دادند، جا دارد از ایشان تشکر نمایم.

والسلام علیکم
یوسف بیگ باباپور
زمستان ۱۳۹۱ ش.

۱. رک: فهرست زیگل، ج ۱، ص ۱۳۶.
۲. تاریخ نگارش‌های عربی، ج ۴، ص ۶۰؛ نیز، رک: بانکی پور، ج ۴، ص ۲۰۱؛ بلوشه، RSO، ج ۴، ص ۵۰؛ آشتاین اشنايدر، ترجمه‌های عربی، ص ۱۸۵.

بخش دوم: متون / ۳۵۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَتِّبْتُ بِسْرَفِضَلِ نَبِيِّكَ
اِحْمَدُ لِلَّهِ عَلَى الْاَيَّةِ حَمْدًا رَاضِيًا بِقَضَائِهِ وَصَلَّى لِلَّهِ عَلَى خَاتَمِ
رُسُلِهِ وَانْبِيَائِهِ وَعَلَى صَحَابَتِهِ وَعَتَرَتِهِ وَوَالِيَّاهِ صَلَاةً
دَائِمَةً بَدْوًا وَامْرَاضًا وَسَمَاءً وَبَعْدُ فَانْتَ
اللَّهُ تَعَالَى اخْتَصَرَ كُلَّ شَيْءٍ مَنفَعَةٍ وَكَتَبَ ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ
الْمُنَزَّلِ عَلَى رُسُولِهِ فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَابِلِ وَالْمَفْلَكِ
الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَتَدَّ جَمَعْتُ فِي كِتَابِي
هَذَا اُرْبَدًا مِنْ اَقْوَابِ الْعُلَمَاءِ الْمُتَقَدِّمِينَ فِي عُلُومِ
الْاَحْجَارِ وَمَنَافِعِهَا وَنَفُوسِهَا وَاصْلَاحِ مَا نَفَسَتْ
مِنْ رَفْعِهَا مَا فِيهِ غَيْبٌ عَنْ غَيْرِهِ وَجَعَلْتُهُ ابْوَابًا مُبَوَّبَةً
لِيَسْهَلَ حِفْظُهُ وَعَدَّتُهُ اِحْدُ وَعِشْرُونَ بَابًا
الباب الاول في معرفة حجر الباقوت
والتفسيه **الباب الثاني** في معرفة حجر الباقوت
ونفسه

۲
۲

ونقشه الباب الثالث في معرفة حجر
الدر ونقشه الباب الرابع
في معرفة حجر البازهر ونقشه الباب الخامس
في معرفة حجر الزبرجد ونقشه الباب السادس
في معرفة حجر الماس ونقشه
الباب السابع في معرفة حجر الذهب ونقشه
الباب الثامن في معرفة حجر القطايسر ونقشه
الباب التاسع في معرفة حجر الذهب ونقشه
الباب العاشر في معرفة حجر الجاوي ونقشه
الباب الحادي عشر في معرفة حجر الفصه ونقشه

البابُ الثاني عشر

في معرفة حجر السجان ونقشه

الباب الثالث عشر

في معرفة حجر العقيق ونقشه

الباب الرابع عشر

في معرفة حجر المهي ونقشه

الباب الخامس عشر

في معرفة حجر الكرك ونقشه

الباب السادس عشر

في معرفة حجر النصب ونقشه

الباب السابع عشر

في معرفة حجر اللازورد ونقشه

الباب الثامن عشر

في معرفة حجر الجبرع
ونقشه

۳/

وَنَقَشَهُ الْبَابُ النَّاسِعَ عَشَرَ فِي مَعْرِفَةِ
حَجَرِ الْخَاسِ وَنَقَشَهُ هُوَ الْبَابُ الْعِشْرُونَ
فِي مَعْرِفَةِ حَجَرِ السُّبَادِجِ وَنَقَشَهُ ن
الْبَابُ الْكَاثِرُ وَعِشْرُونَ
فِي مَعْرِفَةِ حَجَرِ السُّبَادِجِ وَنَقَشَهُ ن
الْبَابُ الْأَوَّلُ فِي مَعْرِفَةِ مَا يَفْسُدُ مِنْ
رَفِيعِ الْأَحْجَارِ وَهِيَ الْمَقْوَاتُ الدَّرُّ الزَّمْرَدُ الْبَادِ
الزَّبْرُجْدُ الْمَأْسُ الْفَيْرُوجُ الْدَهَبُ الْمَعَاطِسُ
الذَّهَبُ الْفِضَّةُ الْخَاسُ نَ أَمَّا مَعْرِفَةُ مَا
يَفْسُدُ مِنَ الْيَوَاقِيتِ جَمِيعًا إِذَا تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهَا
وَفَسَدَتْ أَعْمَالُهَا فَأَنْهَاهَا تَرْكُ فِي النَّارِ كَطَبِّ سَبِيحٍ
لِكُلِّ حَجَرٍ مِنْهَا عَلَى قَدَرِ تَمَوُّنِهِ فِي النَّارِ وَلَا يَفْجَعُ عَلَيْهِ
نَفْحًا شَدِيدًا لَكِنْ لِيَتَأَسَّرَ فِي نَارٍ لَبِيْنَةٍ وَأَقْوَاهَا

عَلَى النَّارِ الْأَحْمَرِ ثُمَّ الرُّمَّانِي ثُمَّ الْأَصْفَرِ ثُمَّ الْأَحْلَى
 ثُمَّ الْأَبْيَضِ فَمَا أَشْبَاهَهُ فَأَنَّهَا إِذَا سَمَّتِ النَّارَ تَفَنَّتْ
 لِسَاعِهَا وَأَمَّا أَصْلَاحُ مَا يَفْسُدُ مِنَ الْجَوَاهِرِ جَمَعَ
 فَأَنَّهَا إِذَا اسْتَحَالَتِ لَوَانُهَا وَضَعُفَتْ أَعْمَالُهَا وَحَدَّ
 فَتَرَكَ فِي بَصَلِهِ نَضَامٌ يُحْمَلُ نَلِكَ الْبَصَلَةِ وَشَيْءٌ مِنْ حَبِ
 وَبَصُولَةٍ نَوْرُ حَيْ تَحْمَرُّ ثُمَّ تَخْرُجُ فَهِيَ بَرُوقٌ وَصَلَاخَةٌ
وَأَمَّا الدَّرْفَانَةُ إِذَا تَغَيَّرَ لَوْنُهَا فَانْهَ نَفْعٌ فِي مَاءِ
 النَّظَرِ وَنَمَّ جَلِيٌّ فِي حَرْقِ صَوْفٍ حَسَنَةٍ بِبَصَامِيرًا
 فَانْه نَصْلِحُ **وَأَمَّا المَادِزْهُرُ** وَالمَزْرَدُ وَالمَزْرَجُ
 وَالمَذْهِجُ وَالمَقْبُورُ إِذَا اسْتَحَالَتِ لَوَانُهَا وَضَعُفَتْ
 أَعْمَالُهَا نَزَقَ بِالجُومِ المَصْرَفِ المَعْرُوفِ وَالمَذْجِ وَالمَحْمَمِ
 صَعْتَهُ وَكَبِيرُهُ **وَأَمَّا المَاسِرُ** فَانْه إِذَا فَسَدَ فَعَلَهُ
 وَضَعُفَ لَوْنُهُ يُلْقَى عَلَيْهِ دَمُ إِنْسَانٍ حَارٍّ لَوْقَتِهِ وَبَقِيمِ

فیه ایما

۴
۴

فيه اياما واما المغناطيس فانه اذا تغير لونه وفسد
وضعت عليه يلقى عليه دم تبس كير حتى النجر لوقه يفعل
به ذلك مرارا فانه ينصلح ولما الذهب اذا تغير
لونه وضعف فعله بدخل النار ثم يلقى عليه التسكر
والزاج والكرت فانه اصلاحه والله اعلم

الباب الثاني في معرفة حجر الباقوت ومنفعته
ونفسه اقول ان الباقوت طبعه لجراره والسيس
وحب ان يختار منه ما كان مشرقا للون شديد الصبيغ
متناسبا الاجز ليست فيه كدوره ولا نكته ولا رجا
ولا نصرس واصناف هدا الحجر خمسة وهم نوع واحد
احمر ورماني واصفر واكحل وابيض ولهدا الحجر اشباه
كثيره تقارب لونه وجنسه ولكن ليس يبلغ مبلغ الباقوت
والفرق بينه وبين اشباهه ان الباقوت اذا دخل

جيبه

النار اذ اذ جُستنا ولم تضره النار شيئا وان سُجِّلَ
 بالمباد لم تُؤثر فيه واشباهه ليست كذلك ولهذا
 الحجر جنس اخر زائد اعلى الخمسه اصناف وهو اخضر
 ولكن قلما ذكره في كتبهم غير ان سَطَاطًا ليس وانه ذكره
 وطبعه مثل طبعم وفعله كفعالهم وحجر الباقوت
 يوتى به من اقصى بلاد الهند من جبالها وخصيته
 انه من تقلد به او تحتم بغيره منه او من اجناسه
 المتقدم ذكرها وكان في بلد قد وقع فيه الطاعون
 سأل بقدره الله تعالى ومن تحتم ايضا بشي منه او
 تقلد به كبر في اعين الناس وهانت عليه قضا حوا
 وسهل له من الرزق امور سهله نافعه ومن نزل تحت
 لسانه حجر الباقوت الازرق امن العطش في
 شدة، حجان الحجر الشد مد خاصه لتبريده للجبذ

و نقله

۵۰
 حراج

وتَنْقُشُ هَذَا الْحَجْرَ عَمَّ فَيَطْسُرُ اللَّهُ مِنْهُ لِيَأْخُذَ بِجَمَلٍ مِنَ الْبَاقِي
 الْأَحْمَرِ الرَّفِيعِ الْمَضِيِّ فَيَنْقُشُ عَلَيْهِ بَارًا وَسَمْسًا عَلَى هَذَا

المثال

وَالشَّمْسُ		وَلِدُونَ النَّقْشَ
نَقْصَانِ		فِي الْإِسْدِ فِي
أَوَّلِ سَاعَةِ		أَوَّلِ الْهَيْلَالِ
لِجَمْعِ		مِنْ بَهَارِ يَوْمِ
مَجْنُونِ		مَا لَيْسَ
عِنْدَ		قَطِّ الْأَزَالِ

الْجُنُونِ لَوْقَتِهِ وَيَوْمِهِ وَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ وَكَافُورًا وَصَبَّ
 وَشَبَّ بِمَانِي فَسَحَقَهُ وَعَجَّنَهُ بِمَاءِ مَطَرٍ وَخَتَمَهُ بِهَذَا
 الْحَاكِمِ عَلَيْهِ طَوَاعًا وَجَفَّ فَمَا وَرَفَعَهَا ثُمَّ سَمِعَ مِنْهَا
 مَجْنُونًا شَيْئًا الْأَكَاثُ شِفَاهُ مَا دَانَ اللَّهُ تَعَالَى

وَتَخْتَمُ بِهِ وَدَخَلَ عَلَى مَلِكٍ مِنْ الْمُلُوكِ أَهَابَهُ ذَلِكَ
 الْمَلِكُ وَكَرَّمَهُ ۝ **الباب الثالث**
 فِي مَعْرِفَةِ حَجَرِ الدَّرِّ وَمَنْفَعَتِهِ وَنَقْشِهِ ۝ الدَّرُّ
 طَبْعُهُ الْإِعْتِدَالُ فِي الْحَجَرِ وَالْبَرْدُ وَالْيَبْسُ وَالطُّوبَى
 وَحَبُّ الْخَمَارِ مَا كَانَ رَسْوِيًّا لَيْسَتْ فِيهِ حَشُونَةٌ
 وَلَا تَضْرِبُ نَفِيفٌ وَلَا كَدُورَةٌ وَلَا نَقْشِيرٌ وَلَيْكِنَ
 مَعْتَدِلٌ الْبَيَاضُ مَتَنَاسِبٌ الْأَجْزَاءُ مُشْرِقٌ **اللؤلؤ**
 وَأَصْنَافُ هَذَا الْحَجَرِ بِلَانِهِ وَهِيَ نَوْعٌ وَاحِدٌ وَذَلِكَ
 دُرٌّ وَجَوْهَرٌ وَلَوْلُوٌّ وَلِهَذَا الْحَجَرُ شَبَاهُ فَلَابِلِ
 تَقَارِبَ لَوْنِهِ وَجِسْمِهِ وَلَا يَبْلُغُ مَبْلَغَهُ وَالْفَرْقُ
 بَيْنَهُ وَبَيْنَ شَبَاهِهِ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ وَشَدَّةِ السَّاسِ مَعَ
 ذَرِيَةِ الْمَخْرُوحِ الدَّرِّيُّونَ مِنْ بِلَادِ حَجَرِ الطُّلْمَةِ
 مِنْ أَقْصَى بِلَادِ الْعِرَاقِ وَالْهِنْدِ وَمِنْهُ الصَّامِيُّ وَهُوَ

۶
۶


وَمَتَّى حَاكَمْتَهُ عَلَى مَسِينِ الْمَاءِ أَوْ بِالرَّيْتِ خَرَجَ
مِنْهُ مَاءٌ أَيْضًا شَبِيهُ اللَّيْنِ وَهُوَ الْوَانُ مَخْلُفَةٌ قَوْمَتُهُ
مَا يَكُونُ شَبِيهُ الرِّخَامِ الْبَرِشِ السَّوَادِ وَمِنْهُ مَا يَكُونُ
اسْبِطَ الشَّعْرِ مَا يَلِي لِأَحْضَرِ حَايِلِهِ وَمِنْهُ مَا يَكُونُ
صَاحِبَ اللَّوْنِ وَخَاصَّةً هَذَا الْحِجْرَانَةُ مَتَّى حُلَّ مِنْهُ شَيْءٌ
بَزْتِ فَلَسْطِينِ وَطَلِي بِدَلِكِ الْمَاطِرِ فِ مِيلِ وَتُرِكَ
دَلِكِ الْمَيْلِ لِذِمِّ جَامِدٍ إِذْ أَبَهُ لَوْ قَتَبَهُ وَسَاعَتَهُ وَإِنْ
تَرَكَ قِبَالَهُ الشَّمْسُ عَرَقَ وَسَالَ مِنْهُ مَا وَاشْبَاهُهُ
لَا يَفْعَلُ ذَلِكَ وَهَذَا الْحِجْرَانَةُ مِنْ لَدَا خِرَاسَانَ
وَالصَّنِ وَالْهِنْدِ وَصَعِيدِ مِصْرَ وَخَاصَّةً هَذَا
الْحِجْرَانَةُ مِنْ سَجَلٍ مِنْهُ مَا يَبْرُدُ وَزَنْ شَيْءٍ عَشْرَ شَعِيرَةٍ وَحَقْمَةٍ
وَسَقَى ذَلِكَ لِشَارِبِ السَّمِّ حَلِصَ مِنْ شَرِّهِ مَا كُنَّ اللَّهُ يَعَارُ
وَخَرَجَ السُّمُّ مِنْ بَدَنِهِ بِالْعَرَقِ وَالرَّشْحِ وَإِنْ حُلَّتْ

برت علی المسر ولعق منه الملسوع واطح مكان اللسع
 والنهشه بادن الله بیری وان سحوقنتر علی موضع بهس
 الهوام اخرج السم الی طاهر الحسد وان عفر الموضع
 قبل تناول الدواء نفع ومن شرب من ماء به حین
 ترک قبالة الشمس نفع من نلهب لحي الشدة وان
 امض عرقه نفع من الرميد وان مر به علی السع العن
 سکنه من ساعينه بادن الله عز وجل وبقشر هذا
 الحمر زعم بعض حکماء الله من اخذ من حیده فنقش علیه
 هذه الاحرف نَوْمُ الاربعاء ساعة عطارده في اقبال
 الهلالين وهي لا ط = لا ح = لا د = لا م = لا ن
 ثم وضع ذلك الحاتم علی موضع لسع الذراريح والزيابير
 نفع من سمهم نفعاً بيئاً وان حتم علی ذلك الحاتم
 علی طين ارمى وحل خل واطح به موضع اللسع ابراه

بادن امرونا

۷
۶

بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَتَى كَانَ الْقَمَرُ فِي الْعَقَبِ مَعَ الشَّمْسِ وَيُقَسَّنُ
يَوْمَ الْمَرْخِ سَاعَةَ الْقَمَرِ عَلَيْهِ هَذِهِ الصُّورَةُ نَمَّ طَبَعُ
عَلَى كَنْدَرٍ وَقَبِيرِ يَأْكُلُهُمْ



وَسَقَى مِنْهُ صَاحِبُ الْمَسْعَةِ إِزَالَ الْإِلْمَ الَّذِي بِهِ لَوْ قَتَهُ
وَسَاعَتِهِ وَأَنْ طَبَعُ أَيضًا مِنْهُ عَلَى طَبَعِ مَعْجُونِ خَوْلَانَ
وَوُضِعَ فِي مَوَاضِعِ الدَّيْبِ هَرَبِ مِنْ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ
بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى **الباب الخامس**
فِي مَعْرِفَةِ حَالَ الزُّبُرِجِدِ وَمَنْفَعَتِهِ وَنَقْشَتِهِ إِنَّ أَوْجَحَ حَجَرِ
الزُّبُرِجِدِ طَبَعُهُ الْيَبَسُ وَالْبُرْدُ وَحَبُّ الْإِنْجَانِ مِنْهُ مَا
كَانَ أَحْضَرَ أَوْ فِي لَوْنِ الْكِرَاتِ الصَّالِحِ مُنْتَسِبِ
الْأَجْرَ أَوْلَيْتَ فِيهِ كَدُّونَ مُشْرِقِ اللَّوْنِ وَأَصْنَاءُ
هَذَا الْحَجَرِ ثَلَاثَةٌ وَمِنْ نَوْعٍ وَاحِدٍ أَحْضَرَ شَدِيدٌ

۸

الْخَضِرَ وَأَصْفَرَ وَأَسْوَدَ وَلِهَذَا الْحَجَرُ اشْبَاهُ
 كَثِيرٌ تُفَارِقُ لَوْنَهُ وَجِسْمَهُ وَلَا تَبْلُغُ مِنْفَعَتَهُ
 وَالْفَرْقُ بَيْنَهُمَا أَنَّ الزَّبْرَجْدَ إِذَا طُرِحَ فِي الْمَاءِ رَدَّ
 الْمَاءَ إِلَى لَوْنِهِ وَإِنْ صُبَّ بِهِ عَلَى مَسِيلِ دَمٍ مِنَ الْبَدَنِ
 قَطَعَهُ وَاشْبَاهُهُ لَا تَفْعَلُ ذَلِكَ وَلَسْتُ مِثْلَهُ وَحَرُّ
 الزَّبْرَجْدِ بُوَيْبِيهِ مِنْ بِلَادِ الْهِنْدِ وَمِنْ صَعِيدِ مِصْرَ
 وَمِنْ بِلَادِ اطْرَاقِ غَلَا وَمِنْ جَزَارِ قَبْرُصَ وَخَاصَّةً هَذَا
 الْحَجَرُ مِنْ شَرِبَ مِنْهُ شَيْءٌ سَلِمَ مِنْ لَبَعِ الْهُوَامِ وَنَهَشَاتِهَا
 بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنْ سَجَلِ مَنْ زَنَهُ شَعِيرَاتُهَا تَسْفِئُهَا
 لِشَارِبِ السَّمِّ قَبْلَ أَنْ يَبْلُغَ مِنْهُ خَلَصَهُ مِنَ الْمَوْتِ مَشِيئَةً
 اللَّهُ سَكَّانَهُ وَيَعَالَى وَلَمْ يَسْقُطْ شَعْرُهُ وَكَانَ ذَلِكَ
 شِفَاءً لَهُ وَمِنْ أَدَمَ مِنَ النَّظَرِ فِيهِ إِذَا هَبَّ عَنْ طَرَفِ اللَّيْلِ
 وَمَنْ نَقَلَهُ بِهِ أَوْ نَحَمَ مِنْهُ بِإِذْنِ اللَّهِ دَهَبَ عَنْهُ

۱۶

۸

۸

مَسْجُونٍ أَوْ رَدَّهُ إِلَى مَزَلَّتِيهِ الَّتِي سَقَطَ مِنْهَا فَلَمَّحَتْ بِه
 عَلَى طَيْرٍ أَحْمَرَ وَيُدْفَعُ لَهُ ذَلِكَ أَحْمَرٌ وَيَكُونُ مَعَهُ
 فِي حَيْثُ وَهِيَ وَمَسْحُ بِهِ وَخَمُّهُ وَقَفَاةٌ وَعَقْفِيَّةٌ بَدْهِانِيًا
 يَكُونُ قَدْ نَجِمَ فِيهِ ذَلِكَ الْحَاتِمُ فَإِنَّهُ يُحَلِّي سَبِيلَهُ مَا كَانَ
 اللَّهُ سَطَاةً وَيَكُونُ عَوْدَهُ إِلَى مَا كَانَ فِيهِ مِنْ لَيْسَ وَالطَّلَا
 قَرَسًا سَهْرًا فَإِنْ قَبِضَ يَكُونُ ذَلِكَ إِذَا دُعِيَ إِلَى السُّلْطَانِ
 وَمَنْ أَرَادَ جَاءَهُمَا عِنْدَ السُّلْطَانِ وَصُنِعَ بِهِ ذَلِكَ
 فَإِنَّهُ بِصَلْحِهِ مَا يَرِيدُهُ وَلَا يُوَثِّرُ عَلَيْهِ أَحَدًا لِمَا دَامَ

ح

مَعَهُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ **الباب**
السادس في معرفة حجر الماس ومنفعته
 ونقشه قال هر مس حجر الماس طبعه البرد المفطر
 في الجبل ويحب ان يختار منه ما كان ابيض هندی وخراسانی
 الذي لونه لون النشادر متناسب الاجر اشديد

سالی

الصَّلابه قوی النَّسْف لِلجَدیدِ إِذَا القی فی النَّارِ لَا
 یَعْدُ وَاعلینهم وَاذُقْ بِالجَدیدِ عَاصِ فیهِ لَا یَحْکُمُ
 عَلَیْهِ غَیرُ الرِّصَاصِ وَاصْنَافِ هَذَا الحِجْرِ حَمْسَه وَتَمَّ
 نَوْعٌ وَاحِدٌ اَبیضٌ وَنَشَادِری وَنَارِیٌّ وَجَدیدِ
 وَفِضیٌّ وَهَذَا الحِجْرُ اشْبَاهُ کَثِیرٌ تَقَارُبٌ لَوْنُهُ وَحِمْه
 وَلَا یَبْلُغُ مَبْلَغَ المَاسِ وَالْفَرْقُ بینه وَبَیْنَ اشْبَاهِهِ
 اَنَّ المَاسَ إِذَا القی فی النَّارِ لَا تَعْمَلُ فیهِ وَادَاذُقُ بِالجَدیدِ
 عَاصِ فیهِ وَاذُقْ شَیْءٌ مِنَ الاحْتِمَامِ لِحِجْرِیهِ اَوْ مَرَّ
 بِهَآ کَثْرَها وَذَهَبٌ بِمَایِها وَرَوْنَقُها وَانْ سَحَقْ
 بِالاسْتِرْبِ اءِ نَسْحَقْ لَوْ قَنَهْ وَاشْبَاهُهُ لِانْفِعَالِ ذَلِکَ
 وَلَیْسَتْ کَذَلِکَ وَحِجْرُ المَاسِ یُوتِیْ بِهَ مِنْ اَفْضَلِ اَبْلَادِ خِرَاسَا
 وَمِنْ اَبْلَادِ مَقْدُونِیَهْ وَمِنْ اَبْلَادِ الْغَرْبِ وَمِنْ اَبْلَادِ السُّنْدِ
 وَالْهِندِ وَخَاصَّیْهِ هَذَا الحِجْرَانَهُ مِنْ لِبَسَهْ کَانَ

۹۰
۹
مُوقِيًا مِنَ الْأَعْدَاءِ وَكَيْدِهِمْ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَلَا تَقْدُرُ
أَحَدٌ عَلَى كَيْدِهِ وَلَا تَبْلُغُ فِيهِ جَيْلَهُ وَتَهَابُهُ الْعَامَّةُ
وَلَا تَعْدُوْا عَلَيْهِ لِكَأَصْبِهِ وَمَنْ لَيْسَهُ لَوْ حَتَّمْ بِهِ دَفْعَ
بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ الْأَفَاتِ وَالسُّحْرِ وَمَا يَنْدُوْا مِنْ
الْأَسْوَاءِ يَغْدُوْا صِيَاغَهُ خَاتَمِ دَهَبٍ وَيَلْبَسُ فِي الْمَرْفِقِ
الْأَسْرَ لَا يَسْتَعْمَلُ مَا شَرَّحَانَهُ وَمَنْ أَرَادَ أَنْفَادَ فَعَلَهُ
سَبْرًا فَلْيُعْمَلْهُ شَمْسٌ مِنْ دَهَبٍ أَوْ قَصَّةٌ وَخَاسِرٌ حَلِيْدٌ
وَيُرَبِّ فِيهِ الْمَاسَ وَيَلْبَسُ كَمَا ذَكَرْنَا فَاتَهُ تَتِمُّ أَوْفَعَالُهُ
سَبْرًا وَتُطْمَرُ لَوْ قِيَّتْهَا وَنُقِشَ هَذَا الْحَجْرُ عَمَّ مَسْ
لَهُ مَنْ أَخَذَ صَفْحَةَ دَهَبٍ رَفِيْقَهُ وَكَتَبَ عَلَيْهَا
هَذِهِ الْاِيَاتِ كَمَا نَرَاهَا فِي اسْلَاوُورِيَا
مَنْكُورِسِ هَوَاوُورِسِ يَاوُورِحُورِسِ رُوقَا
بِاسْمِ السَّبْعَةِ الْمَلَائِكَةِ الْأَقْوِيَاةِ

۱۱۰

۱۰

قبل طلوع الشمس ثم لقه في خرقة من ديباج اصفر
انطف واخسن ما يكون وتكون النفس يوم B وهي
في الحمل والطالع الحمل ساعة الشمس وتوسها م ر
في حق احر نطيف بعد تطيبه بالمسك والزعفران
والخور بالمحلب والزعفران الشعير والعود والكافور
القدم وجلنار وحاجم الركان والشقانو الاحمر
فانه اذا فعل به ذلك الفعل ضام له سبعة ايام
كل يوم يحرق ويتكلم عليه بهذا الكلام سبع مرات
وهو ان تقول هذه الاسماء ولا تصحف منها شيئا
انها الشمس الماضية العلية التي هي حياة كل نبي
وجامعة كل رفات لولاك لما كان نهار اسالك
من انارك من نور وحق طوش هطاش
مرحيوش هوس ص صايس طرش رهاطه بعوطه

السيك

اهّا طيشن عزّما هيش هسرا هوه هو هو ياه
يا و يا هو يوه يوه الله الواحد القهار
وتدكر حاجتك فاذا فرغ من كلامه ونحوه وصيا
وايامه وارا دان ترس ويسود على جميع
اخذوا حذبه بيده يوم الاجد والطالع الحلال
وتكلم بالكلام بعد ان تصلى كعتي الصبح
وتقول انّها الشمس المضيّة السدّ العلية بالله
وربك اما رفعت قدرى واعلّيت ذكرى وتورّيتي
وحسبي ورزقيني المال والحاه والرفعه
والسلطان والامر والنهي والعزافه تكونين
اعين الناس دأصوله وعلو منزله ومدره وربما
سألك في تلك السنه ومملك وامر ونهي وكل من
راه هابه وكان ينزل الناس في منزله لا سدا القادر

بسم الله

۱۱

۸

اسد و من قوون راسه ضوون شمسن شعاع



صوره اسد علی راسه شمسن

كانت اتم لیسه فی مواطیر لکوب طفر باعدایه و کان
متصوراً فیهم عالیاً علمهم موفقاً ما دین الله تعالی

الباب الثالث

فی معرفة حجر الذهب و منفعته و نقشته قال
الحکیم هزمسن ان حجر الذهب طبعه الجران و الطوبه
و حب ان سار منه ما کان احمر زاید لجره لیسانی
الطبی و المارسه اذا کثر الی النار لا یقناقص منه

شتی تَبَاعَى النَّارِ مَتَدَّ لَا نَقِشَ وَلَا صَلَابَةَ وَأَصْنَا
 هَذَا الْحَجْرَ اثْنَانِ وَهُمُ أَحْمَرُ وَأَصْفَرُ فَالْأَصْفَرُ مِنْهُ غَيْرُ
 نَقِيٍّ وَلَا حَا الضَّرْوَةَ لَهُ أَشْبَاهٌ كَثِيرَةٌ تَقَارِبُ لَوْنَهُ وَحَمْسَةٌ
 وَلَا تَبْلُغُ دَرَجَتَهُ وَالْفَرْقُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَشْبَاهِهِ أَنْ اللَّذَهْتَ
 مَتَى أُدْخِلَ النَّارَ وَسُبِكَ لَمْ يَنْقُصْ شَيْئًا وَلَمْ يَنْغَيِّرْ لَوْنَهُ
 وَأَنْ دُفِنَ فِي النَّارِ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنَ الْأَعْوَامِ لَمْ يَبْعُدْ وَأَعْلَنَهُ
 النَّارُ وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ فِي خَرَقَةٍ صُوفٍ أَوْ قُطْنٍ حَبْدَةً نَقِيَّةً
 لَمْ يُؤْتِرْ فِيهَا شَيْئًا وَأَشْبَاهُهُ لَيْسَتْ كَذَلِكَ وَلَا مِثْلُ ذَلِكَ
 وَحَجَرُ الذَّهَبِ يُوقِعُ مِنْ بِلَادِ الدُّكُورِ وَمِنْ بِلَادِ
 عَيْدَابِ وَالنُّوبَةِ وَمِنْهُ أَيْضًا مَا هُوَ نَابِتٌ فِي بِلَادِ
 الْفُرْسِ وَالْبُرْكَانِ وَحَاصِبَةٌ هَذَا الْحَجْرُ أَنْهُ
 مَنْ سَخَّلَهُ وَشَرِبَ مِنْ سَخَالَتِهِ مَعَ مَا لَمْ يَكُنْ مِنَ الْأَدْوِيَةِ
 الْحَارَّةِ مَنَعَ مِنَ الْمَرَةِ السُّودَ لَوْ وَجَعَ الْقَلْبَ وَمَنْ دَا

۱۳
۱۲

سِرِّ نَشَأِ خَلِّ خَمْرٍ وَشَرِبَهُ مِنْ بَيْتِ الطَّحَالِ الْكَبِيرِ
بِمَا الْكُتُبَاتِ نَفَعَهُ مَا ذُنَّ اللَّهُ وَنَقَشَ هَذَا الْحَجْرَ
هِيَ مِثْلُ اللَّهِ مَنْ نَقَشَ عَلَيْهِ صُورَةَ أَسَدٍ رَابِضٍ وَشَرِبَ
مِنْ حَمَلِهِ كَانَ نَافِعًا لِنَفْسِهِ الْكَلْبِ الْكَلْبِ
بِإِذْنِ اللَّهِ سَكَانَهُ وَتَعَالَى مَنْ نَقَشَ عَلَيْهِ صُورَةَ
رَأْسِ إِنْسَانٍ شَعْرَ كَتِيفٍ وَشَرِبَ مِنْ حَمَلِهِ كَانَ نَافِعًا
مِنَ الْكُتُومِ بِالْعَالِي الْمُنْفَعَةِ

صورة اسد رابض وصوره رأس انسان



ليومه وقال، وممن نقش عليه صورة الدابة



۱۵
۱۳
عَلَى خَاتَمٍ مِنْ حَدِيدٍ صِينِيٍّ وَرَفَعَهُ فِي مَكَانٍ نَضِيفٍ
فَمَنْ حَمَلَ هَذَا الْخَاتَمَ مَعَهُ وَكَانَ نَاجِرًا لَمْ يَعْذَمِ الشَّرُّ الْبَيْعَ
وَاحْطَطَ الْحَزَنُ وَالْمَنْفَعَةُ وَمَنْ خَمَّ بِهِ مُؤَمَّ وَدَفَنَهُ تَحْتَ
حَانُوتٍ أَوْ دَارٍ لَمْ تَزَلْ عَامِرَةً لِمَنَّهُ مِنْ ضُرُوفِ
الزَّمَانِ وَإِنْ حَمَلَهُ مِنْ رُكْبِ الطَّرِيقِ لَمْ يَرَى فِي طَرِيقِهِ
مِنْ سَارِقٍ وَلَا عَدُوٍّ وَكَانَ مُعْطَمًا مَحْبُوبًا عِنْدَ
النَّاسِ وَجَهًا ذَا حَطْوَةٍ وَإِنْ رُشَّ مَاءٌ فِي مَكَانٍ
كَانَ مَمْمُورًا وَإِنْ كَانَ الْمَوْضِعُ خَالِيًا سَكْرًا وَعَمْرًا
الباب الثالث
فِي مَعْرِفَةِ حَجْرِ الْمَعْنَا طَبِيسٍ وَمَنْفَعَتِهِ وَنَفْسِهِ
قَالَ هِرْمَسَانُ هَذَا الْحَجْرُ طَبِيعُهُ أَحْمَرٌ أَوْ
وَالْبَيْسُ وَجِبَابٌ حَمْرٌ مِنْهُ مَا كَانَ سَرِيعَ الْحَلَابِ
الْمَحْدِيدِ وَكَانَ لَوْنُهُ زُرْقَةً لِأَنَّ زُرْقَةَ

كيف ليس يقرط الثقل متناسب الاجزاء
 هو من سبب ان يختار منه ما كان فيه سواد مشرب
 بشي من الحمر العربى مثل المغز الصافيه واصناف
 هذه الحجر بلانه وهم يوع واجد لازوردى
 وشي مشرب بحمر ورمادى منقط بسواد ولهذا
 الحجر اشباه كثير تقارب لونه وجسمه ولا تبلغ
 مبلغ المعنيطس والفرق بينه وبين اشباهه ان
 المعنيطس اذ ارمى بشي من الحديد او شمه جديده
 اليه وان كان الحديد مخنط بشي من الاحسام
 واشباهه لا يفعل ذلك ابدا وهذا الحجر يوزن به
 من بلاد الهند وخاصته هذا الحجر انه من
 سبب منه شيئا واداه بعض الابان وسقاه
 لم اشفي براده الحديد او وراى مسمومه فانه ينفعه

۸۴

۱۴

الات القطع كالفاص وشبابهها وقطع به سحره
 لم يحلف ابدا ولا نبت ومن اذ من الاكل في انبيسه
 منه بلا تونيك رصاص اصابه اذ والفيل
 والتغلب ووجع الكبد والطحال وسنك المراج
 وفيه شيء من السمومات الفائلة وكذلك اتته
 مني اخذ ۲ ۸ ۹ اع دم ال ۵ ووضع
 في انبه بعظاوا طبق عليه وخبس النخار بلاسه
 ايام مخرج ما ليومه ومن يحل من برادته
 وسربه اورثه الاستسقا وعله الانتصاب
 الى ان صوت منها ونقش هذا الحجر زمهر من
 انه من اتخذ لوجا من هذا الرصاص فنقش منه
 هذا الاسم ويكون الحاس احمروسى ويكون
 الطالع العقرب وزحل باجمل والمريخ بالسلطان

هذا اسم
 الحاس
 احمروسى
 ويكون
 الطالع
 العقرب
 وزحل
 باجمل
 والمريخ
 بالسلطان

وَحَمِّمْ بِهِ عَلَى مَوْمِ بِيضٍ وَتَذَكَّرْ اسْمَ الْأَبِ وَأَوَّلَ السَّارِقِ وَتَعَلَّقْ
 الْمَوْمَ عَلَى بَابِ الْمَكَانِ الَّتِي يُتَوَمَّنُ فِيهَا فَانْهَ رُوحَ
 إِلَيْهِمْ وَلِتَسْرُلَهُ عَقْلُ بَادِنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ
 كَانَ فِي أَقْصَى الْبِلَادِ وَلَا تَنْقُشْ هَذَا الْأِسْمَ إِلَّا
 صَائِمًا طَاهِرًا لِأَنَّهُ الْأَسْمُ الَّتِي أُعْطَاهُ اللَّهُ
 سَكَنَهُ لِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلِمَهُ بِهِ
 الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا وَمَنْ يَنْقُشْ عَلَى خَامٍ مِنْهُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أَوَّلِ
 سَاعَةٍ

السَّنْبِلَةُ مَسْعُودٌ
 أَجْلُهُ كَيْفِيَّةٌ شَعْرٌ
 وَفِي يَدِهِ الْمَنَى
 وَفِي رَأْسِهِ الْعَصَبُ
 مَلْبَسُهُ فِي ذَلِكَ السَّاعَةِ وَلَا يَأْكُلُ مِنْهَا إِلَّا بَعْدَ

وَالْفَرْمِي
 صَوْنٌ
 اسْبَطٌ
 قَضَبٌ
 سَاحَةٌ



صَوْنٌ رَحْلٌ أَكْبَرٌ وَشَعْرٌ بَطٌّ وَرَأْسُهُ الْمَنَى عَلَى سَاحَةٍ

۴۰
۱۵

الذی تقدم ذکرها ثم یعود وبما ورد



صوتہ جلالہ علی بن ابی طالب جرحہ

ثم لبسه وتوجه لفتح مدينه اولقاملک او قضا
 حاجه نالها بلانصب ولا تعب وله في اقتصاص
 الابكار اذ في فعل منهم احبته حباً شديداً ولم يؤثر
 عليه احد البداوسهل عليه معاناه القوي ورفع
 الانفال ونقل الصخور قوه بليغة انشا الله تعالى
 وهو حليل المقدرات في الحاصيه والنفع باذن الله

الباب الحادي عشر

فِي مَعْرِفَةِ حَجَرِ الْفِصَّةِ وَمَنْفَعَتِهِ وَنَفْسَتِهِ هـ
 اِنَّ هَذَا الْحَجَرَ طَبَعُهُ الْبَرْدُ وَالْيَبْسُ وَجَبَّ اَنْ يُخَارَ مِنْهُ مَا
 كَانَ اَبْيَضَ شَدِيدَ الْبَيَاضِ اِنْ مَدَّ لَا يَتَفَتَّتْ وَلَا يَنْقُصُ
 وَلَا يَبْحَثُ وَاِنْ سَبَكَ لَا يَصْمُجِلُ وَاَصْنَافُ هَذَا الْحَجَرِ
 اثْنَيْنِ وَهُوَ نَوْعٌ وَاحِدٌ اَبْيَضٌ وَمِنْهُ اَيْضًا مَا يَكُونُ
 فِيهِ دَرِيءٌ يَسِيرٌ وَلِهَذَا الْحَجَرُ شَبَّاهُ كَثِيرٌ تَقَارُبُ
 لَوْنِهِ وَجِسْمُهُ وَلَا يَبْلُغُ مَبْلَغَهُ وَلَكِنْ الْفَرْقُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ
 اشْبَاهِهِ اِنَّهُ مَتَى سَبَكَ لَمْ يَسْعُرْ عَنِ لَوْنِهَا وَلَمْ يَنْقُصْ وَلَمْ
 يَدْخُلْ عَلَيْهِ اَقَةٌ فِي تَطْرِيقِهَا وَمَتَى مَدَّ مِنْهُ خَبَّ طَلَا
 اَمْتَدَّ وَرَقَّ مِمَّا شَبَّاهُ وَلَا يَتَغَيَّرُ وَاشْبَاهُهَا الْبَيْسُ
 كَذَلِكَ وَحَجَرِ الْفِصَّةِ يُؤْتِي بِهِ مِنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
 وَمِنْ بِلَادِ الرُّومِ وَكَثْرُهُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَخَاصَّتَهُ
 هَذَا الْحَجَرُ اِنَّهُ مِنْ سَجَلٍ مِنْهُ شَيْءٌ وَخَاطَطُهُ بِالْاَلَاوِ

البرود

۱۶
۸۶
المشروبه فانه ينفع البلغم اللين ونقش هذا الحجر
زعم من اتته من اتخذ منه مد هنا ونقش فيه هذا
الاسم وهو كما نراه سلطان
سمطع لله رب الملايكه
والروح امين النقش يوم الرهنه وساعتها وهي في بيوتنا
مسعوده بطالع العقب والشم في الاسد او اجدي
فاد اتم نقشه فخذ دهن بان طب واجعله فيه والاهن
به وخمك فانه لا يراك احد من الناس امره صغيره
ولا كبيره الا هو منه واحبه جاشد يد امبرجا
ولا تصغه الا وانت صاير على ظهر ونقى ومنه
اتخذ منه فصا مرعازنه ثلث متاقيل ونقش
عليه هاء الاسماء وهو طاهر نقي من لسه ودخل
به على سلطان شديد الغضب ازال عنه غضبه

وَخَوْفَهُ وَقَرْبَهُ وَأَذْنَاهُ وَرَفَعَهُ وَجَبَاهُ وَالنَّحْوَرُ
 لِهَذَا الْحَاكِمِ الْعُودُ وَاللِّبَانُ وَالْمَسْلَانُ
الباب الثاني عشر في معرفة حجر
 المرجان ومنفعته ونقشه وذلك ان المرجان
 طنعة البيض والبرد ويحب ان تخارمته ما كان حمر
 شديد الحمر متناسب الاجزاء غليظ الاعصان
 والشعب حسن اللون براق واصناف هذا الحجر خمسة
 وهم نوح واجد احمر وابيض وسريقوني وزنجفري
 وقرمزي ولهذا الحجر اشباهه كثيره تقارب لونه
 وحسه ولا يبلغ المرجان والفرق بينه وبين
 اشباهه ان المرجان له راحه كراحه حشيش
 الحجر زهته زفره واعصان مثل اعصان الشجر
 وسابه واشباهه ليست كذلك ولا يوحده

۱۷
هَذَا الْحَجْرُ الْأَخْفَى وَسَطُ الْأَنْدُلُسِ وَفِي حَجَرِ الطُّورِ مِنْهُ شَيْءٌ
وَكَانَ لِنَسِيفِ نَافِعٍ وَإِذَا سُجِّلَ مِنْهُ شَيْءٌ وَدُرٌّ عَلَى مَوْضِعِ
نَزْفِ الدَّمِ قَطْعَهُ وَخَاصِيَّتِهِ هَذَا الْحَجْرُ أَنَّهُ مِنْ سَحَابَةِ
وَأَدَابُهُ مَدِينِ بِلِسَانٍ وَقَطْرَتُهُ فِي لِدَانِ سَجُورِ رِاقٍ
وَدَرَى بِأَذْنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَمَنْ عَلَنَ عَلَى مَوْلُودٍ كَانَهُ
وَقَايَهُ مِنَ الْعَيْنِ وَالنَّظَرِ وَهُوَ يَزِيلُ الْوَقْنَ الَّذِي يَكُونُ
فِي الْإِدْنِ وَهُوَ يَحْفَظُ الْإِطْفَالَ أَيْضًا مِنَ الْإِرْوَاحِ
السُّوْبَادِ الَّذِي تَعَالَى وَمَنْ سُجِّلَ مِنْ هَذَا الْحَجْرِ شَيْءٌ
وَاسْتَنَبَهُ نَفَعَ مِنْ نَزْفِ الدَّمِ وَكَفَّرَ فِي أَسْنَانِهِ
وَإِجْبَاعِ اللَّثَّةِ وَمَنْ جَعَلَ مِنْ هَذَا الْحَجْرِ تِلْكَ
الْإِدْنَ وَبِهِ الَّذِي يَحْمِلُ دَمَ الْقَلْبِ نَفَعَتْ مِنْ ذَلِكَ
مَنْفَعَةٌ شَدِيدَةٌ وَإِنْ سَقَى مِنْهُ نَسَانٌ وَكَانَ مِنْهُ
نَزْفُ الدَّمِ نَفَعَهُ ذَلِكَ نَفْعًا بَيْنًا وَإِنْ سُجِّلَ مِنْهُ

شئی وانعم سحقه و الخجل به جلا العشاوه المتورده
 من الخار و جلا الباص العارصه العين ومن كان يفت
 الدم من صدره اذا شرب منه زنه دريم و شربه
 بيا ياريد ازال ذلك عنه و ابراه نادان الله سبحانه
 و من سحقه و طلا به داء الثعلب نفعه منفعه بليغه
 و من كان حن او ورم من طحال و شرب منه و زرف
 مثقال مما امكن من اى شراب كان نفعه بعد
 ان يفعل ذلك مرارا شتى فانه يضمحل و يترك
 منه ان شاء الله تعالى و نقش هذا الحجر رجم طولس
 انه من اتخذ من ذلك الحجر اسما و نقش عليه
 صوره فرس له جناحان با شرايينه و سطحه چينه
 قد النقت عليها راسها كما يه لراس الفرس
 و تحت رجليه هذه العلامات و تكون النقش يوم

۱۸
وزاده في الباه واجماع واهاج عليه ذلك هجاء
شدند او الله اعلم وقد قيل ايضا وروى
ذلك عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال العقيق
لما ليس له وفي هذا من خاصيته كفاية
الباب الرابع عشر
في معرفة حجر المهي ومنفعته وبقائه قال
هرمس ان هذا الحجر طبعه الجران واليبس وحب
ان حنار منه ما كان ايضا شدند الساخر للصافي
الشقاق الذي لا جرم له ولا نكاد يرى له جسم
شدند الصلاه لست فيه تملحه ولا تكدر
ولا سي من الاشيا حسن اللون واصناف هذا
الحجر اوشين وبما نوع واحد ابيض واغبر ولهذا
الحجر اشباه كثير تقارب لونه وحسه ولا

تَلَعُ مَبْلَغُ الْمُهَيِّ وَالْقَرْقُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَشْبَاهِهِ أَنْ
 الْمُهَيِّ إِذَا مَسَكَ قِبَالَ الشَّمْسِ وَبَيْنَ كَهَيْئِهِ
 الْفَرَّاشِ وَإِذَا قَدِحَ بِالْحَرِيدِ حَرَّجَ مِنْهُ النَّارُ وَأَنْ
 يَرَى أَيْضًا قِبَالَ الشَّمْسِ يَمُوتُ قَدِمَ إِلَى مَكَانٍ وَقَعَ عَنِ
 الشَّمْسِ مِنْهُ حَرْفٌ سَوِيًّا أَلْحَرَجَتْ مِنْهُ النَّارُ وَحَدِ
 الْحَرْفُ وَأَشْبَاهُهُ لِأَتَبْلُغُ ذَلِكَ وَلَا يَفْعَلُ كَذَلِكَ
 وَحَجَرُ الْمُهَيِّ يُؤْتِي بِهِ مِنَ الْحَجَرِ الْأَخْضَرِ وَمِنْ صَعْدِ
 مِصْرٍ لِيَصَا وَخَاصَّةً هَذَا الْحَجَرُ مِنْ مَسْحِ بِهِ
 ثَدْيِ امْرَأَةٍ وَقَدْ عَزَّ لَبْنُهَا عَزْرًا وَجَرَى وَمِنْ
 سَحْفِهِ بَحْلٌ وَمَسْكٌ وَزَعْفَرَانٌ وَنُوشَادِرٌ وَخَلَطَ
 بِهِ عَسَلًا وَخَلَطَ الْجَمِيعَ وَمَرَّخَ بِهِ لِسَانَ ثَقِيلِ
 لِسَانِهِ وَقَسَدَ كَلَامَهُ أَعَاكَه إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ
 وَأَصْلُهَا مَا أَرَادَ اللَّهُ سَكَانَهُ وَمِنْ عِلْفِهِ عَلَيْهِ

۱۹

۱۹

سوره عصفور علیه سطران

أَوْ تَرَكَهُ تَحْتَ وِسَادَتِهِ كَانَ مَثَابًا لِّأَجْلَامِ
الرِّدْيَةِ الْفَاسِدَةِ الْمَفْرُوعَةِ إِن شَاءَ اللَّهُ

رُحْمَ فَرَايُوسٍ
أَبَدٍ مِّنْ نَّقْشٍ



عَلِي فَصْحٍ مِّنْهَا لِحَاظِ تَمْتَالِ بِمَامِهِ فَوْفَهَا سَطْرَانِ
كَمَا تَرَاهُ وَالْفَمْرُ فِي السَّطْرَانِ فِي سَاعَةِ الْمَشْتَرِي
وَرَكْبَةٍ عَلَى خَاتَمٍ وَحَقْلٍ بَحْنِهِ سِي مِنْ عَفَانِ وَرُتِّ
فَمِنْ لَيْسَهُ لَا شَتَكِي كَبْدِهِ وَلَا كَلَيْتُهُ أَبَدًا وَسَلَمِ
مِنْ الْحَصَايَاتِ وَقَالَ هَرْمَسٌ مِّنْ نَّقْشِ عَلِي
فِي مِزَانِهَا هَدَى لِحُرُوفِ وَرَكْبَةٍ عَلَى حَامِرِ
لَمْ يَمْسَسْهُ بَارِئٌ أَخَذَ مَسْكَانَ زَعْفَرَانٍ فَعَجَّ نَمَامًا
بِمَا مَحَطَفَ أَوْ مَا وَرَدَ وَخَتَمَ بِهِ عَلَيْهِ حَوَاتِيمِ
وَأَدِيفَ الْيَسْرَ مِنْهُ بِلَبْنِ الشَّرَاهِ تَرْضِعُ لَوْلَدَهَا

وَسَقَى الصِّيْحَ لَكَ فَإِنَّهُ لَا يَبْضُرُ شَيْءٌ مِنْ الْأَرْوَاحِ
 وَكَذَلِكَ أَنْ اسْتَعَطَّ مِنْهُ بوزن خَرْدَلَةٍ وَأَنْ
 كَانَ رَجُلًا مَا حُوِّدًا عَنِ الْمَسَا وَمَا خَرَّهَ حَرْدَةً
 لَهَا سَبْعَ عَرَى فَعَمَلُهَا مَا مَخْطَفٌ بُوْحِدٍ
 عِنْدَ مَغْبِ الشَّمْسِ بِمَرِجَعٍ مِنْ غَيْرِ الطَّرِيقِ إِلَى
 أَتَمَّهَا مَجْعَلٌ فِيهَا سَعَةُ الْوَانِ صَوْفٌ وَيَلْمَى
 فِيهَا حَاتِمٌ مِنْ تِلْكَ الْخَوَائِمِ بِمَجْعَلِهَا وَمَجْعَلُ
 عَلَيْهَا سَكْنَا فَاذْكَانَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ دَهَبٌ
 بِالْمَاخُودِ أَوِ الْمَنْطُورِ أَوِ الْمَعْرِضِ أَوِ الْمَسْحُودِ
 إِلَى مَفْرَقِ ثَلَاثِ طُرُقٍ وَيَقِفُ الَّذِي مَعَهُ الْحَجْرُ
 عَلَى شَيْءٍ عَالٍ لِيَلَا يَبْصِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْمَاءِ وَيَقْلِبُ الْحَجْرَ
 عَلَى رَأْسِ الْعَلِيلِ وَيَكُونُ فِي رَأْسِ الشَّهْرِ وَيَلْسُرُ
 الْحَجْرُ وَيُرَدُّ الْعَلِيلُ مِنْ غَيْرِ الطَّرِيقِ الَّتِي فِيهَا

ويطبخ له طعام اسفید ناج تحسناه في يومه
 ذلك فانك ترى منه عجا عجا واذا اردت
 صيد السمك فخذ من قوق السعير واعجنه لشحم
 مدقوب قد حلت فيه من تلك الحوام سنا
 او حاتم من طين العين او ذلك النهر الذي يدعى فيه
 الصيد فاختم به على سبع خوك كبريت معجون بدق
 الشعير والقها فيه فانك ترى منه عجا لدوامه
 يا ذن الله وادا اردت ان ترى منامه
 حاحه لك فاختم بهذا الخاتم على طين ومسل
 وعود سداب ذكر جمع الحميم وحمله حد
 راسك حد الوساه في موضع طاهر خالي
 وقل واست على طهرا زوني منامي كست
 وكست كوهله فانك ترى خا حنك باذن الله

۳۰
 ۲۵
 واقعه في المكان الذي ترى فيه
 اردت ان يورد لك

وَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ يَصَاحَ مَجْنُونًا فَحُدِّدْ دَمَّ غُرَابٍ أَبْقَعِ
 وَدَمَ مَاغَهْ وَمَرَارْتَهْ وَدَمَ قَنْفَدٍ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ بِالسُّوْتَهْ
 وَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى دَمِ قَنْفَدٍ مَا تَمَّ حُدُّ كَبْرِيَّاتَهْ
 فَأَدِيبْهُ وَأَحْتِمِ عَلَيْهِ بِخَاتَمِ وَدَقِّهِ مَعَ الْإِسْتِشَافِ
 وَشِيَاءِ مِنَ السَّنَابِلِ وَأَسْعِطْ بِهِ الْمَجْنُونِ وَعَلَوْ فِي عُنُقِهِ
 خَامِ أَحْمَرٍ مِنَ الْكَبْرِيَّاتِ فَإِنَّهُ لَا يَقْرِبُهُ جَنِينَهُ
 وَإِنْ خَفْتَ مِنْ شَيْطَانٍ فَأَحْتِمِ بِهِ عَلَى كَرْتِ مَدَابِ
 وَضَعُهُ خَلْفَ أُذُنِكَ فَإِنَّكَ لَا تَخَافُ أَبَدًا بَيْتَهُ
 وَإِنْ أَرَدْتَ تَسْكِينَ السُّعَالِ فَحُدِّدْ مِنْ هَذِهِ الْخَوَاتِمِ
 وَمِنْ كَبْرِيَّاتِهِ وَرِدْ خَامِ قَشْدَهْ فِي خَرْقَةٍ مَعَ شَيْءٍ مِنْ
 زَبَلِ الْعَرَبِ السُّودِ وَضَعُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ فَإِنَّهُ
 يَزُولُ ۵ وَإِنْ أَرَدْتَهُ لِلْقَبُولِ فَحُدِّدْ مِنْ بِلَابِ
 الْخَوَاتِمِ فَأَدِيبْهُ فِي دَهْرِ الْجَوَانِ أَيْبِصَ عِنْدَ

۲۱

خروج الشمس من الجبل تجعله مع دهن ورد
 وخذ منه في كل صباح قبل اشتراق الشمس وامسح
 به جواجبك مع طرف انفك وجهتك والقي من
 اجبت لقاءه من الملوك وغيرهم فاتهم بها بول
 ويكرموك قال هرقل من نقش على فص منه صو
 رجل مشتملا بشمله راكب على عقاب وسقش
 خالفه هذه الاخرى كما تراهم ويكون نقشه

والقمر في

۲۱ م کا



صورتی از شاه شهباز را که عقاب نامش حاجیر است

شرفه نهار المشتري ساعه القم فاد افرع منه ركه
على حاتم خاسن آخر خمسته بالذهب فمن ليسه
كان حكيمًا راضيًا وسحر له الناس ويكرهه وبها نوع
وخبثوه **الباب الخامس عشر**
في منفعه حجر الكرك ومنفعته ونقشه
حجر الكرك طنعه البرد وليس وخبث ان
لحار منه ما كان ايضا متنايب الاجر آء
غير مثقب ولا احرس واصناف هذا الحجر اشين
ومما نوع واحد ابيض وذري ولهدا الحجر
اشباه كثيره بقارب لونه وجسده ولا يبلغ مبلغ
الكرك والفرق سه وينر اشباهه ان الدرل اذا
تركت في جنب انا فيه حل خرجت منه نفا حا
حوى الى وسط الخا وان شم راحه الخا هو الى

۳۴

۲۲

وَأَسْرَعَ حَقْوَهُ وَأَشْأَاهُ لَنْسَتْ كَذَلِكَ وَحَحَّرُ
الدَّرَكِ يُؤْتِي بِهِ مِنْ بِلَادِ الْهِنْدِ وَخَاصِيَّةً هَذَا الْحَجْرُ
أَنَّهُ مَنْ سَحَقَهُ وَاجْتَلَى بِهِ كَانَ نَافِعًا مِنَ الْبِياضِ الْعَارِضِ
الْعَيْنِ وَأَزَالَهُ وَالنَّخْتَمَ بِهِ نَافِعٌ لِلْمَخَافِ عَالِيهِ
السَّحَرِ وَالْعَيْرِ أَمِنْ مَنَّمَا بَادَى اللَّهُ تَعَالَى وَنَقَشَ هَذَا
الْحَجْرَ رِجْمَ هَرْمِسْرَانَةَ مِنْ تَحْتِ مَنَهْ فَصَا وَنَقَشَ عَلَيْهِ
صُورَةَ أَمْرَاهُ عَنْ يَمِينِهَا الشَّمْسُ وَعَنْ بَسَارِهَا الْقَمَرُ كَمَا تَرَاهُ

صورة امرأه حالسوس على جميعها السور على ما المر



وَتَكُونُ الشَّمْسُ بِالْأَسَدِ وَالْقَمَرُ بِالسَّرَطَانِ مَا لَمْ تَمُتْ
لَيْسَ لَهُ وَجْهَةٌ كَانَتْ وَجْهًا عِنْدَ النِّسَاءِ وَلَا يَكْدُنُ
يَضِيرُنْ عَنَّهُ وَحَرَصَتْ عَلَى الْإِحْمَاعِ بِهِ وَالْمَحْسَّةُ
لَهُ وَكَانَ مَقْبُولَ الْقَوْلِ عِنْدَ النَّاسِ أَمِينًا بَيْنَهُمْ مُؤْتَمَرًا
أَنْشَأَ اللَّهُ تَعَالَى **الْبَابُ السَّادِسُ عَشْرَ**
فِي مَعْرِفَةِ حَجَرِ الْبَيْضِ وَمَنْفَعَتِهِ وَنَقِشِهِ كَالْـ
هَرَمِسَانِ هَذَا الْحَجَرُ طَبْعَةُ الْحَجَرِ الْوَالِدِ الْبُرُودِ هُوَ الْوَالِدُ
مَائِلٌ إِلَى الْحَرِّ وَحُبُّهُ أَنْ يَحْتَارَ مِنْهُ مَا كَانَ مَعْتَدَلًا
الْبَيَاضُ حَسَنٌ الْبُرُودُ مَسَابِقُ الْأَجْزَالِ يَسْتَفِيهِ
كَدُونَهُ وَأَصْنَافُهُ هَذَا الْحَجَرُ أَرْبَعَةٌ وَهِيَ مَرْبُوعٌ
وَإِحْدَاثُهَا وَأَخْضَرُ فِيهِ سَوَادٌ وَرَمَادِي
وَرَمْدِي وَلِهَذَا الْحَجَرُ شَبَاهُ كَثِيرٌ تَقَارِبَ لَوْنِهِ
وَجِسْمِهِ وَلَنْ يَلْسَنَ مَبْلُغُ الْبَيْضِ وَالْفَرْقُ بَيْنَهُ

وس



کاروانج ما که اسکر سده سن - و هذا الكلام الذي
سکام به عند لفة في الحرقه الحمر



صوړه حسيں طمس اطرا نما قمار لاهري

البيضا وتكون الذي ينقش الافاعي يوم المشركي
بساعته والقمر زايد النور سالم من النخوس والله اعلم
الباب السابع عشر
في معرفة حجر اللازورد ومنفعته ونقشه ان
هذا الحجر طبعه البرد والبرد والسحر وعجب ان اختار
منه ما كان ازرقا شدت الزرقه معتدل وفيه

۳۹۴

وَنَقَشَ هَذَا الْحَجَرَ عَمَّ ابْنُ بَرِيٍّ بِرَأْسِ اللَّهِ مِنْ نَقَشِ عَلِ
حَرَمِيَّةٍ فِيهِ عَمُوزُ الذَّهَبِ يَوْمَ الرُّهْنِ سَاعَةً
الرُّهْنِ وَهِيَ تُشْرِفُهَا صَوْنُ امْرَأَةٍ قَامَتْ فِي يَدِهَا الْمِ
نْقَا حَهُ وَسَقَا حَهُ الْحَجْرَ هَذَا الْحَجْرُ فِي وَدُونَ

سالم النظر

نخاع التمدد

ويعجم ويرفع

بعدان

دسي

ولبان

لم سطر

الاجنه



القرن الميزان

وبرك علي

نحاس احمر

وجو بطف

مدح عليه

وتخرم

فمن لسه

اليه امراه

صورة امرأة بلبان التمدد

وهذه الصورة وَمَنْ وَصَّعَهُ فِي دَهْنِ رَسُو

وفيه حب أس تم مسح بذلك الدهن وجهه وحمل
ذلك الحاتم فاي امراه رائه سحرها وانبعته حب
مانوجه ولا مخالف امراه ولو صنع بها ما اراد
وهو ملغ وهو الصاقبول عند السلاطين والله
اعلم **الباب الثامن عشر**
في معرفة حجر الجوز ومنفعته ونقشه
وذلك ان نقش حجر الجوز وصعبه وطبعه ابيض
والبرد وحب ان حمار منه ما كان يمي حسن البرق
متناسب الاجزا صافي اللون ليس فيه كدوره ولا
نكته بل تكون املسا واصناف هدا الحجر اربعة
وهو نوع واحد ومصبع انواع الصبغ ومن
وعسلي واستود وابيض ولهذا الحجر اشباه
كثيره يعارب لونه وحسه ولبه وهر اجناسه

۲۵

۲۵

الْحَجَرُ اشْبَاهُ كَثِيرٌ تَقَارِبُ لَوْنُهُ وَجِسْمُهُ وَلَكِنْ
لَيْسَ يَبْلُغُ مَبْلَغَهُ وَالْفَرْقُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اشْبَاهِهِ أَنْ هَذَا
الْحَجَرُ فِي حَسَدِهِ شَعْرَةٌ مُلْتَفَّةٌ كَشَعْرَةِ الْعُودِ وَإِنْ
دَخَلَ إِلَى النَّارِ خَرَجَ أَبْيَضٌ وَمَتَّى نَزَّ عَلَى الْجِرَاحِ
الَّتِي تَنْزِفُ الدَّمَ قَطَعَهُ وَيَزْدَادُ فِي النَّارِ حُسْنًا
يَبْيَضُ وَإِنْ لُقِيَ إِلَى الْوِزْنِ كَانَ خَفِيفَ الْوِزْنِ
وَسَائِرُ الْأَحْجَارِ لَيْسَتْ كَذَلِكَ وَلَا تَفْعَلُ ذَلِكَ
وَحَجَرُ الْعَفِيقِ يُوقِي بِهِ مِنْ بِلَادِ رُومِيَّةٍ وَالْمَرْخُومِيُّ
وَخَاصِيَّةٌ هَذِهِ الْأَحْجَارُ أَنْ تَنْخَتَمَ بِهِ سَكَنَتْ
حِدَّةُ الْعَصَبِ مِنْهُ وَكَانَ سَامَ الصَّدْرِ غَيْرَ حَنِقٍ
وَلَا غَضُوبٍ قَلِيلُ الْخَصَامِ هَادِي الرَّوْعِ وَمَنْ لَسَ
الْعَفِيقِ الَّذِي عَلَى لَوْنٍ غَسَّالَهُ اللَّحْمُ وَهُوَ حَطُوطٌ
بَيْضٌ خَفِيفٌ وَطَعٌ عَنْهُ نَزَفَ الدَّمُ وَالرِّعَافُ وَسَبِيلُ

الجراح وَاَيُّ امْرَأَةٍ لَيْسَتْهُ قَطَعَ عَنْهَا طَمَثُهَا وَمَنْ
 أَحَدٌ مِنْ سُجَّالِنَهْ قَدْ لَكَ بِهِ اسْنَانُهُ نَفَعَ مِنْ حَجَرٍ
 وَالصَّدَا وَمَنَعَ الدَّمَّ مِنْ أُصُولِهَا وَحَبَسَهُ وَمَنْ لَبَسَ
 مِنْ أَصْفَرِهِ حَجْرًا امْرَأَةً كَانَتْ أَوْ رَحْلًا أَوْ صِي لَمْ يَزَلْ
 مَجْهُوْطًا وَمَنْ سَجَلَمَنَّهُ شَيْئًا وَالْقَاهُ فِي دَهْنِ زَبَقٍ
 مَعَ شَيْءٍ مِنَ الْمَسْكِ وَشَيْءٍ مِنْ كُفُورٍ قَدَّمَ تَمْرًا أَدَّهْرًا بِهِ
 وَدَخَلَ عَلَى سُلْطَانٍ كَانَتْ لَهُ قَبُولًا بَلِيغًا وَلَا يَبْرَاهِ
 أَحَدًا إِلَّا أَجَبَهُ أَجَبَتْ أَلْسُنُهُ وَأَهَابَهُ ن
 وَنَفَسَ هَذَا الْحَجْرَ ذَكَرَهُ مَسْرُؤُ اسْتَدْسُ أَنْهُ مَسْرُ
 عَلَى الْأَحْمَرِ مِنَ الرُّومِيِّ سَعَاكَ الشَّمْسُ فِي بَيْتِ الْمَرْحِ وَالْقَمَرِ
 زَايِدُ الضُّبُورِ رَحْلٌ رَاكِبٌ عَلَى اسَدٍ وَحَمَتِ
 قَدَمَيْهِ هَذِهِ الْأَحْرُوفُ وَبَيْدُ الْإِسْدِ فِي الْأَحْرُوفِ
 وَبَيْدُ الرَّاَكِبِ فِي دَنْبِ الْإِسْدِ ن

۴۶
۲۶
ان الجزع اذا علو على صبي كثير سيلان لعابه واششاهه
لان فعل ذلك وحجر الجزع يؤتى به من بلاد الصين
ومن بلاد اليمن وهذا الحجر لا يقدر على اطهاره
من عاده الا المحذومين والمبتدلين لا فراط
برؤديه ومن لبسه ويصع عمره وسعوش ولافه
شي من الخواص كثير فكه وضار صدره وخنا صبه
هذا الحجر انه من سحله وددمه شي على النواليل
النابته في اللحم من الدم الفاسد حسمها وقطعها
وابادها ومن سحومنه شي وطلبه البواقل والاولي
الفخار وادخلت الى النار حرج لها برق حسن
ولمعان ومن لبسه كثرت همومه وفكره وراي
في منامه احتلاما فرعه ومن ادمن الاكل
في ابنته قل نومه وان سحوق وطلبه البواقيت

حَسَنَ لَوْنَهَا وَجَعَلَ لَهَا بَرَقًا وَلَمَعَانًا مَلِيحًا وَنَقَشَ
هَذَا الشَّجَرُ عَمَّ أَيْمَانَ نَوْسٍ وَكَانَ مَنْ لَخَّذَ مِنْهُ
خَاتَمًا وَنَقَشَ عَلَيْهِ وَتَكُونُ لَوْنُهُ سَمَاوِيًّا وَرَحَلًا
حَالِ السَّاعِلِي كَرِهِي وَسَدَّ حَرَبَهُ كَمَا رَاهِ وَيَلْوَنُ

برج المذی

ده مسقیم

ووجه

ایایم

تیمخور

الکواکب

المدکوره تاخذ ذلك من كتاب بحورات الكواکب

وتشکل ایضاً بکلامه من لیسه کان له صولاً وهیبه

عند الملوك والرؤسا وازیاب المناصب

العائیه

مراقره المذی



الطالع

ورحل

السیر

سعه

وانت

عود

صورت رحل جالس علی کرسی و سده حربه

عبدالرحمن بن ابراهيم بن محمد بن ابي القاسم
۳۶
۲۷
الْعَالِيَةِ وَاللَّهِ اعْلَمُ
الباب التاسع عشر
في معرفة حجر الححاس ومنفعته ونقشه قال
هو مس هذا الحجر طبعه الحجر والبس وحج احجار
منه ما كان من اوزن الحجر الشدته شرق اللون
سريع المد تحت المطارق باحجار احامى غير تفيدت
واضاف هذا الحجر بلانه وهو احمر سوسى ودون
لونه وهو سامى عرابى ومتوسط وهو قيسى فاما
المصبوغ فيجب ان يحار منه ما كان ليينا حسن
اللون شديدا الصع ناعم المد غير زعر ولا
صلب ولا فيه كدرون ولا تغير لون ولهذا الحجر
اشباه كثيره تقارب لونه وجسه ولا يبلغ
مبلغ الححاس والفرق بينهم ان الححاس اذا ادخل النار

وَنَفِخْ عَلَيْنَهُ دَابَّ حَتَّىٰ يَصِيرَ مَاءً جَارِيًا وَتَطْرُقُ
 وَتَمْتَدُّ وَيَسْجَلُ بِالْمِبَارِدِ وَاشْبَاهِهَا لَيْسَتْ كَذَلِكَ
 وَهِيَ تَوْتِي بِهِ مِنْ بِلَادِ الشَّامِ وَمِنْ بِلَادِ الْعِرَاقِ وَمِنْ
 الْمَغْرِبِ وَخَاصَّةً هَذَا الْحِجْرَةَ مِنْ عَمَلِ مَنْ
 صَانِعٍ لِصَيْدِ السَّهْكِ ثُمَّ صَادَ بِهَا فَلَا يَقْدِرُ السَّهْكِ
 عَلَى الْخَلْصِ مِنْهُ وَلَوْ كَانَ أَكْبَرَ السَّهْكِ وَأَضْعَفَ وَكُلَّ سَمَكِهِ
 تَمْرِبُهُ لَا يَفُوتُهُ وَكَثْرَ صَيْدٍ مِنْ هِيَ مَعَهُ فَإِنْ صَنَعَ
 مِنْهُ مِرَاهَ وَأَدَمَ فِيهَا النَّظَرَ مِنْ بُوْجُهِهِ لَفُتِنَ
 إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي بَيْتِ مَطْلَمٍ يَكُونُ ذَلِكَ وَإِنْ أَرَادَ الْحَاسِ
 وَعَمَسَ مَا لَمْ يَقْرِبَهُ دَبَابٌ وَإِنْ صَنَعَ مِنْهُ مَنَقَاتٍ
 ثُمَّ قَلَعَ بِهَا شَعْرَ الْعَيْرِ نَعْدَ بِنَائِهِ أَنْ يَطْلُوعَهُ
 وَدَلَّكَ نَعْدَ أَنْ يَدْرُ عَلَى مَكَانِ الشَّعْرِ مَا دَرَّ
 عَقْرَبٌ قَدْ أَحْرَقَتْ وَإِنْ صَنَعَ مِنْهُ شَيْءٌ مِنْ

۲۸
۲۱
۲۸

خون و نَجْمِه العور لسان و عود و زهر الما کروج
 فانه سحر له جميع بنی آدم و یطلع علی فضائل العلوم و سحر له
 جميع افعال عطاره و یتکون سعیداً احسن و کذا
 ما جلاله فی جميع احواله و من اتخذ منه حائماً
 و الفرمه السرطان مسعوداً او نقش علیه اسد و فوق
 الاسد اسد و فوق الاسد هلالاً و فوق الهلال
 کویا کاسباتی
 حکیم و لا تکلم
 حی یفرج نقشه
 بالذهب
 انسان الا
 امنافی
 من و جمع



الصانع
 و طلی
 و لسه
 کان
 نفسه
 الحاکم

صورة اسد فوق اسد و فوقه هلال و فوقه کویا

و ذات الخب ولم يأكفه ربحاً قولنجية ولا وجع
 مئانه ابداً او هو صحيح به مهران ومن اتخذ
 من الخاسر خائماً والزهر في درجه الشرف مفس
 عليه هذه الاسماء بعد ان يخرج بالروح وحب
 الاترج وورقه وبقية هذه الاخرى
 كبيع حمر عسق نوه يوه بهن هليوه هسور
 كهرسي علسقوم فاد ارج من نقشه م روعه
 لمئانه من لسه كان موفقا محبوباً من
 النساء والرجال صاحب حاه له عند من ادم
 كلمة مسمومة وما بقوى عليه احد وحيث
 توجه تقضي حوائجه ومن اذ احطبه عند
 قوم فحمله لم يردوا اذ اوان قدم على سلطان
 اوقى في كان وجهه عند رفيع الدرجه وما

۴۹
29

سَمَكُهُ وَجَوَاهِرُهَا هَدَى الْعَلَامَاتِ وَيَكُونُ زُجْجًا
 مُسْتَقِيمَ السَّبْرِ بَيْنَهُمْ
 نَوْمُهُ وَسَاعَتُهُ وَمَكَلَمُهُ
 النَّصَا حِلَامٌ رَحِلٌ



سَخْنٌ مَحْوَرٌ رُوحَانِيٌّ وَيُدْعَى عَلَيْهِ فَضِيلٌ صَغِيرٌ مِ
 حَمَلُهُ مَعَهُ نَوِيٌّ عَلَى صَنْدِ حَمِيصِ الْأَسْمَالِ
 وَإِنْ رَتَّبَتْهُ فِي سِنْدِهِ الصُّدَّ اجْتَمَعَ الْهَامُ حَمِيصٌ
 السَّمَكُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ يَا كَرِهُنَّ اللَّهُ عَمْرُؤُكُنَّ

البَابُ الحَاكِمِيُّ وَالْقَشِيرِيُّ

فِي مَعْرِفَةِ حَجَرِ السُّدْرِ رُوسٍ وَمَعْنَاهُ وَنَقِشُهُ
 أَنْ هَذَا الْحَجَرُ طَبَعُهُ الْحَرَارَةُ وَالرُّطُوبَةُ وَحَبُّ
 أَنْ حَشَارَتُهُ مَا كَانَ أَصْفَرًا سُدْرُهُ شَرِيحٌ
 اللَّوْنُ سَلِيمٌ الْمَاطِنُ مِنَ النَّاعُوضِ الْعَارِضِ فِيهِ

لَيْسَ فِيهِ كُدْرَةٌ وَأَصْنَافُ هَذِهِ الْحَجَرِ ثَلَاثَةٌ
 وَمِنْهُنَّ نَوْعٌ وَاحِدٌ أَصْفَرٌ وَدَهْنِيٌّ وَأَبْيَضٌ وَلِهَذَا
 لَمْ يَجْعَلْ شِبَاهَهُ كَثِيرًا مِثْلَ الْكُرْبِيِّ وَعَرَسٍ وَبِقَارِ
 لَوْنِهِ وَجِسْمِهِ وَلَا يَفْعَلُ كَفَعْلِهِ وَالْفَرْقُ بَيْنَهُ
 وَمِنْ شِبَاهِهِ أَنَّهُ لَهُ رَاحَةٌ عِنْدَكَ مَا تَسْمَعُهُ شِبْهُ
 رَاحَةِ قَشْرِ الْمُبْعَةِ بَلْ إِذْ كُنِيَ مِنْهُ وَمَنْ شَجْوُ حُشِيِّ
 بِهِ الْجِرَاحُ الْعَرَسُ الدَّمُ ابْتِرَاحًا وَلَا يَفِيحُ وَلَا يَمِدُ
 وَسَجَالَتُهُ شِبْهُ دَاقِقِ الْجَنْطِ وَمَنْ إِذْ يَبِ
 عَلَى النَّارِ عَادَا كَالزَّبْتِ وَهُوَ يَنْفَطِرُ وَاسْتِبَاهَهُ
 لَيْسَتْ كَذَلِكَ وَهَذِهِ لِلْحَجَرِ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا
 الْهِنْدِيُّ وَهُوَ صَمْعٌ اشْتَرَاهُ نَالٌ وَخَاصِيَّتُهُ هَذَا
 هَذَا الْحَجَرُ أَنَّهُ مِنْ لَيْسَهُ كَانَ مَحْبُوبًا مِنَ النَّاسِ
 مَعْشُورًا مِنْ أَهْلِهِ وَعَيْرِهِمْ وَمَنْ شَرِبَ

تكون رأس غير وتكون يمينا كما تراه بشعر مسرح
ووجهه طلو وبار الصدر مع الكنفين ويكون



صورة رأس النبي

نقشته في شرف الزهره والقمر في يده والمريخ
في مقابلة الزهره وهي سالمه من الرجوع ويلون
القماش صابما طاهرا فمن لسه كان محضيا من
النساء وخاص بالممالك السمر والمغترين الالوان
وكان ذات قول عندهم ومحبه منهم وما تراه
واحدة الآخر صت على جماعه ولقاه ويلون
بحوره من اللسان والعود والزعفران الشعر
ومن نفس ايضا على الاصفر منه الذي يشبه الكاريا

هذه الأخرى وهي كما تراها ٥

مرغ به ٥ مصر

يَوْمَ الْمُشْتَرَى سَاعَةَ الْمُشْتَرَى وَالْفَمْرُ دَرَجَةُ
الشَّرْفِ ذَكَرَ لَنَا سَلَامَةُ مَنْ لَبَسَهُ لَمْ يَزَكْ بِحَقِّ نَوَاطٍ
وَمَنْ سَحَقَهُ وَالْقَاهُ نَعْدَ جِرْقَةٍ مَعْ مِثْلَهُ مَسَلُ وَذَلِكَ
فِي شَعْرٍ حَوَاجِبِهِ وَدَخَلَ عَلَى سُلْطَانٍ تَوَعَّدَهُ فَمَثَلُ
بِنَدْوَةٍ لِمَسْلَعَتِهِ بَلَّ كَرْمَهُ وَعِزَّهُ وَمَنْ يَقْبَسُ
عَلَى الْأَحْمَرِ مِنْهُ نَ صُورَهُ عَصْفُورٍ وَتَحْتَهُ

هبة		رجله
وكتفه سندر		العلامات
ساعه	وروع ٤٤	يَوْمَ عَطَارِدِ
		عطارِدٌ وَهُوَ فِي شَرْفِهِ وَالشَّمْسُ فِي الْأَسَدِ تَمَرٌ
		لِسَهُ كَانَ حَظِيًّا فِي سَفَرِهِ مَرَزُوقًا جَاهًا عِنْدَ الْبَسَاءِ